



# روح و ریحان

هر که بگوید یا نصیر یا نصیر علی فضانه و التمسک بطاعته و التزول عند امیره افرغ الله علينا و علیکم الصبر و رحمنا  
 و لکم بالاجر و السعاده و انقلنا و ایاکم من کل هلاکة بحوله و قوته انه سمیع و ربیب صلی الله علی صیقونه من خلیفه  
 محمداً التیق و اهل بیته خلاصه از ترجمه آنست حضرت صادق فرمودند ای عم و پسر عم خداوندت باک ندارد  
 اینکه برای و سنش بد باشد و هر چه بدستش باشد و هر چه بدستش باشد از نعل بلا وادی صبر کردن و خداوند  
 سبحان باک ندارد نغمه دینار را بدین سخن خود دهد و اگر اینطور نبود دشمنانش نمیتوانستند و شان خدا را  
 بکشند و نبرسانند و منع نمایند هر کی آسوده و مطمئن باشند و اگر نه زکریا مقبول منکشت و پسر زکریا  
 از روی ظلم و عدوان کشته نمیشد بدست ناکاری از زنا کاران و اگر نه جده تو علی ترا بطالب کشته نمیشد  
 از روی ظلم در وقتیکه قیام با ما الهی کرد و اگر نه حضرت عیسی فرمودی اگر اراده آن نبود تا همگی در غنا و فقر بیک  
 قسم بوده باشند هر چند سقف خانه های کفار و ترابهای انهار از طلا میگردیم و فقر موی که بعضی از اهل  
 نغمه گان کنند از مال و اولاد و در دگریم خیر است برای ایشان و اگر نبودی گرامت و مؤمن هر چند پیشانی  
 کافر از دستمال من میبندیم تا صدای نرسد و اگر نبودی حدیث که بسیار در نزد خداوند بعد از انبیا و اولاد  
 نیست اگر نبودی کافر و عیسی نویسد اگر نبود مؤمن بر قطره کوه بود و هر چند کافر یا منافق بر آن کشته شود  
 تا او را از دست کند و اگر نبودی خداوند بند را که دوست دارد بلا بر روی پخته شود پس از غمی خلاص نشو مگر آنکه غم  
 دیگری بر روی او آید و اگر نبود که خداوند دوست دارد و جبره یکی بر عهده کف غم غم و یکی بر عهده مصیبت را بر عهده  
 بنوشاند و یکی صبر را در اجر دهد و اگر نبودی اصحاب با داران رسول دشمنان خودشان را بطول عمر و صحت بدن  
 و زیادت مال و اولاد دعا میکردند و اگر نبودی هر کس را که حضرت خنی ماب رحمت پندارند و آمرزش میفرمود  
 کشته میشد پس بر شما باد ای عم و پسر عم و ای فرزندان عمو من و برادران من بصبر کردن و سرور و تسلیم فرمان الهی  
 و تقوی و صبر و ملازمت طاعت و چنگ زدن بان از آنچه بر ما و شما پخته است صبر کردن و ختم در حق برای او  
 برای شما اجر و سعادت و او جانتان را ما را از هر هلاکتی بجزول و قوه خود و خداوند شنو او تر دیکست و صلی الله علی  
 محمد و آله و علی بن ابی طالب و ابی طالب و علی بن ابی طالب و ابی طالب و علی بن ابی طالب و ابی طالب و علی بن ابی طالب  
 امیران اولاد بر گرفت و غنیمت تمام کرد و حاجاتش بر آورد و گفت حضرت رسول فرمود فاطمه پاره جگر من است  
 مگر او را خوشحال کند مرا خوشحال کرده است من سیدم هر که بدد پسر وی محبت نماید موجب خوشحالی فاطمه زهرا  
 است هر یک از بنویهاشم فدای شرفاعت از بند من امیدوارم در شفاعت عبدالله بن حسن باشم خلاصه از  
 مختلفه در منزلت حال عبدالله محض از کتاب اصول کافی و غیره دیده شده است شرح تمام ان اینست و از سراد  
 دود دارد و عبدالله محض بقول من از خروج محمد و ابراهیم فرزندانش و بقول دیگر بعد از خروج ایشان از  
 فرود لیکن از کتاب سعادت در کتاب مروج الذهب ظاهر است که سر ابراهیم را در زندان رسید حاجیه نیز عبد  
 پدرش آورد و نماز میکرد و کز برادرش گفت بخیل ما چون فراغت یافت و سر ابراهیم را دید بر داشت و گفت

روح و ریحان  
 هر که بگوید یا نصیر یا نصیر علی فضانه و التمسک بطاعته و التزول عند امیره افرغ الله علينا و علیکم الصبر و رحمنا و لکم بالاجر و السعاده و انقلنا و ایاکم من کل هلاکة بحوله و قوته انه سمیع و ربیب صلی الله علی صیقونه من خلیفه محمداً التیق و اهل بیته خلاصه از ترجمه آنست حضرت صادق فرمودند ای عم و پسر عم خداوندت باک ندارد اینکه برای و سنش بد باشد و هر چه بدستش باشد و هر چه بدستش باشد از نعل بلا وادی صبر کردن و خداوند سبحان باک ندارد نغمه دینار را بدین سخن خود دهد و اگر اینطور نبود دشمنانش نمیتوانستند و شان خدا را بکشند و نبرسانند و منع نمایند هر کی آسوده و مطمئن باشند و اگر نه زکریا مقبول منکشت و پسر زکریا از روی ظلم و عدوان کشته نمیشد بدست ناکاری از زنا کاران و اگر نه جده تو علی ترا بطالب کشته نمیشد از روی ظلم در وقتیکه قیام با ما الهی کرد و اگر نه حضرت عیسی فرمودی اگر اراده آن نبود تا همگی در غنا و فقر بیک قسم بوده باشند هر چند سقف خانه های کفار و ترابهای انهار از طلا میگردیم و فقر موی که بعضی از اهل نغمه گان کنند از مال و اولاد و در دگریم خیر است برای ایشان و اگر نبودی گرامت و مؤمن هر چند پیشانی کافر از دستمال من میبندیم تا صدای نرسد و اگر نبودی حدیث که بسیار در نزد خداوند بعد از انبیا و اولاد نیست اگر نبودی کافر و عیسی نویسد اگر نبود مؤمن بر قطره کوه بود و هر چند کافر یا منافق بر آن کشته شود تا او را از دست کند و اگر نبودی خداوند بند را که دوست دارد بلا بر روی پخته شود پس از غمی خلاص نشو مگر آنکه غم دیگری بر روی او آید و اگر نبود که خداوند دوست دارد و جبره یکی بر عهده کف غم غم و یکی بر عهده مصیبت را بر عهده بنوشاند و یکی صبر را در اجر دهد و اگر نبودی اصحاب با داران رسول دشمنان خودشان را بطول عمر و صحت بدن و زیادت مال و اولاد دعا میکردند و اگر نبودی هر کس را که حضرت خنی ماب رحمت پندارند و آمرزش میفرمود کشته میشد پس بر شما باد ای عم و پسر عم و ای فرزندان عمو من و برادران من بصبر کردن و سرور و تسلیم فرمان الهی و تقوی و صبر و ملازمت طاعت و چنگ زدن بان از آنچه بر ما و شما پخته است صبر کردن و ختم در حق برای او برای شما اجر و سعادت و او جانتان را ما را از هر هلاکتی بجزول و قوه خود و خداوند شنو او تر دیکست و صلی الله علی محمد و آله و علی بن ابی طالب و ابی طالب و علی بن ابی طالب و ابی طالب و علی بن ابی طالب امیران اولاد بر گرفت و غنیمت تمام کرد و حاجاتش بر آورد و گفت حضرت رسول فرمود فاطمه پاره جگر من است مگر او را خوشحال کند مرا خوشحال کرده است من سیدم هر که بدد پسر وی محبت نماید موجب خوشحالی فاطمه زهرا است هر یک از بنویهاشم فدای شرفاعت از بند من امیدوارم در شفاعت عبدالله بن حسن باشم خلاصه از مختلفه در منزلت حال عبدالله محض از کتاب اصول کافی و غیره دیده شده است شرح تمام ان اینست و از سراد دود دارد و عبدالله محض بقول من از خروج محمد و ابراهیم فرزندانش و بقول دیگر بعد از خروج ایشان از فرود لیکن از کتاب سعادت در کتاب مروج الذهب ظاهر است که سر ابراهیم را در زندان رسید حاجیه نیز عبد پدرش آورد و نماز میکرد و کز برادرش گفت بخیل ما چون فراغت یافت و سر ابراهیم را دید بر داشت و گفت

حقیقت اینست که هر که بگوید یا نصیر یا نصیر علی فضانه و التمسک بطاعته و التزول عند امیره افرغ الله علينا و علیکم الصبر و رحمنا و لکم بالاجر و السعاده و انقلنا و ایاکم من کل هلاکة بحوله و قوته انه سمیع و ربیب صلی الله علی صیقونه من خلیفه محمداً التیق و اهل بیته خلاصه از ترجمه آنست حضرت صادق فرمودند ای عم و پسر عم خداوندت باک ندارد اینکه برای و سنش بد باشد و هر چه بدستش باشد و هر چه بدستش باشد از نعل بلا وادی صبر کردن و خداوند سبحان باک ندارد نغمه دینار را بدین سخن خود دهد و اگر اینطور نبود دشمنانش نمیتوانستند و شان خدا را بکشند و نبرسانند و منع نمایند هر کی آسوده و مطمئن باشند و اگر نه زکریا مقبول منکشت و پسر زکریا از روی ظلم و عدوان کشته نمیشد بدست ناکاری از زنا کاران و اگر نه جده تو علی ترا بطالب کشته نمیشد از روی ظلم در وقتیکه قیام با ما الهی کرد و اگر نه حضرت عیسی فرمودی اگر اراده آن نبود تا همگی در غنا و فقر بیک قسم بوده باشند هر چند سقف خانه های کفار و ترابهای انهار از طلا میگردیم و فقر موی که بعضی از اهل نغمه گان کنند از مال و اولاد و در دگریم خیر است برای ایشان و اگر نبودی گرامت و مؤمن هر چند پیشانی کافر از دستمال من میبندیم تا صدای نرسد و اگر نبودی حدیث که بسیار در نزد خداوند بعد از انبیا و اولاد نیست اگر نبودی کافر و عیسی نویسد اگر نبود مؤمن بر قطره کوه بود و هر چند کافر یا منافق بر آن کشته شود تا او را از دست کند و اگر نبودی خداوند بند را که دوست دارد بلا بر روی پخته شود پس از غمی خلاص نشو مگر آنکه غم دیگری بر روی او آید و اگر نبود که خداوند دوست دارد و جبره یکی بر عهده کف غم غم و یکی بر عهده مصیبت را بر عهده بنوشاند و یکی صبر را در اجر دهد و اگر نبودی اصحاب با داران رسول دشمنان خودشان را بطول عمر و صحت بدن و زیادت مال و اولاد دعا میکردند و اگر نبودی هر کس را که حضرت خنی ماب رحمت پندارند و آمرزش میفرمود کشته میشد پس بر شما باد ای عم و پسر عم و ای فرزندان عمو من و برادران من بصبر کردن و سرور و تسلیم فرمان الهی و تقوی و صبر و ملازمت طاعت و چنگ زدن بان از آنچه بر ما و شما پخته است صبر کردن و ختم در حق برای او برای شما اجر و سعادت و او جانتان را ما را از هر هلاکتی بجزول و قوه خود و خداوند شنو او تر دیکست و صلی الله علی محمد و آله و علی بن ابی طالب و ابی طالب و علی بن ابی طالب و ابی طالب و علی بن ابی طالب امیران اولاد بر گرفت و غنیمت تمام کرد و حاجاتش بر آورد و گفت حضرت رسول فرمود فاطمه پاره جگر من است مگر او را خوشحال کند مرا خوشحال کرده است من سیدم هر که بدد پسر وی محبت نماید موجب خوشحالی فاطمه زهرا است هر یک از بنویهاشم فدای شرفاعت از بند من امیدوارم در شفاعت عبدالله بن حسن باشم خلاصه از مختلفه در منزلت حال عبدالله محض از کتاب اصول کافی و غیره دیده شده است شرح تمام ان اینست و از سراد دود دارد و عبدالله محض بقول من از خروج محمد و ابراهیم فرزندانش و بقول دیگر بعد از خروج ایشان از فرود لیکن از کتاب سعادت در کتاب مروج الذهب ظاهر است که سر ابراهیم را در زندان رسید حاجیه نیز عبد پدرش آورد و نماز میکرد و کز برادرش گفت بخیل ما چون فراغت یافت و سر ابراهیم را دید بر داشت و گفت

# در عداوت ابراهیم

اهل و کهل با ابا الفاسم گفتند و نبی بجهاد الله و مشایخ خوشتر تا کردی بیع گفت چه گویند بود پیرت ابراهیم گفت  
 فوی کان یجیب من الضم نفسی یجیب من دار الهوان اجنابها و اینقدر دلاله دارد و وفات عبدالله بعد از خروج ابراهیم  
 بوده است بخالد از حالات بکر عبدالله محض میگذریم و بشرح احوال برادران و فرزندان ایشان بر میآیم محمد بن  
 عبدالله حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب است این سید جلیل کرم القائل و محو الخصال است و صفی زکواتش  
 دیوانی علیحد معواهد و محمد است کنونی ابو جعفر منصور و این یعنی برای خوف تطویل از آن گذشتم و از شرح  
 وی چهل پنجاه گذشت از مدینه طیبه یاد و پشت پنجاه سوار در ماه رجب الحری از شدت ظلم ظالمین و خاک  
 جانی خروج فرمود در چهاردهم ماه رمضان المبارک همان سال شهید گردید و جماعتی که با وی خروج کردند  
 بنی الحسن و سادات بودند و سید احمد حسینی در کتاب عدا الطالبی نسبت ابیطالب را ابو نصر بخاری نقل کرده است  
 حسن افسس که حال و مذکور پیشور است سفید در دست داشت و حسن افسس را ریح الابطالب گفتند بجهت  
 طول قامتش و با محمد صاحب نفس کبته از وی شجاعتر بود بلکه صابر تر از او دیده نشد پس آن شهادت محمد بنان  
 تا آنکه حضرت صادق بقرات آمد منصور فرمود اگر میخواهی حور رسول اکرم داشته باشی از حسن افسس بگذر پس  
 گذشت مادر محمد و ابراهیم یکی است نامش سنا در خرابی عیبه است و یکشور قبل از عبدالله محض کرده بود  
 بانکه میراث بسیار از شوهرش رسیده و عبدالله کال فقر را داشت بنو سوط مادرش ثنیث الحسین ابو عیبه  
 پدر هند پذیرفت و اطاعت کرد و از هند قبول این دعوت را مسکت نمود و گفت عبدالله فرزند پیغمبر است پس  
 خود را زینت آرایش کرده عبدالله را در خانه خویش خواست جامه فاخر در روپوشا بند که فاطمه مادرش در حید  
 و این روزن را با هم علاقه و انس غریب پیدا کرد و دوستی نمود عبدالله اشعاری گفته است انجله هند اجنبی من  
 ما در رؤیای فارجا و عصیت من عواذلی و اطعت قلبا موعجا بعوای هند فوازال و جان من عزیز زنی من  
 دوستی تو ملامت کننده کان را مخالفت میکنم و اطاعت قلب در دنا که را میباید خلاصه زینت به محمد با امام ششم دانست  
 و گویند چون رسول فرمود مهدی از فرزندان من است اسم او اسم من است اسم پدر او اسم پدر من میباشد پیران  
 بنام عوای بن محمد بن عبدالله است چون در مدینه ظاهر شد یکی فریاد کرد ای اهل مدینه مهدی است مهدی است  
 و مدینه بود سادات و در سنان ایشان انتظار فرج میکشیدند بعد از خروج محمد و اجتماع جماعتی از بنی حسن  
 محمد رفت و در وقتی که منصور بی آمد بنی حسن آنکه طردش بر قتل وی داشتند محمد ایشان را منع فرمود و راضی  
 نکردند پس سادات خروج نمودند اول در زندان خانه مدینه را که بدست باح بن عثمان زندان بان بوشکستند  
 و مجوسین را از زندان بر آوردند و رها کردند و محمد بر منبر رفت خطبه خواند و فرمود منصور مرد طاعنی است چنانچه  
 فرعون انا ربکم الاعلی گفت این ظالم طاعنی نیز در قبه خضرمی نشیند و تحقیق میکند خانه کعبه را پس می عد و الله است  
 البته حق و اولی بدفع او مهاجرین و انصارند و از منبر برآمد در اندک زمان مکه و مدینه و بمن را نظر کرد  
 راه جماعتی از سادات و عبر هم بر تمام بلاد اخذ و حکومتی شد منصور چون محمد را دانست عیسوی موسی را با آنها

محمد بن حسن بن علی بن ابیطالب  
 ابو نصر بخاری نقل کرده است  
 حسن افسس که حال و مذکور پیشور است سفید در دست داشت و حسن افسس را ریح الابطالب گفتند بجهت طول قامتش و با محمد صاحب نفس کبته از وی شجاعتر بود بلکه صابر تر از او دیده نشد پس آن شهادت محمد بنان تا آنکه حضرت صادق بقرات آمد منصور فرمود اگر میخواهی حور رسول اکرم داشته باشی از حسن افسس بگذر پس گذشت مادر محمد و ابراهیم یکی است نامش سنا در خرابی عیبه است و یکشور قبل از عبدالله محض کرده بود بانکه میراث بسیار از شوهرش رسیده و عبدالله کال فقر را داشت بنو سوط مادرش ثنیث الحسین ابو عیبه پدر هند پذیرفت و اطاعت کرد و از هند قبول این دعوت را مسکت نمود و گفت عبدالله فرزند پیغمبر است پس خود را زینت آرایش کرده عبدالله را در خانه خویش خواست جامه فاخر در روپوشا بند که فاطمه مادرش در حید و این روزن را با هم علاقه و انس غریب پیدا کرد و دوستی نمود عبدالله اشعاری گفته است انجله هند اجنبی من ما در رؤیای فارجا و عصیت من عواذلی و اطعت قلبا موعجا بعوای هند فوازال و جان من عزیز زنی من دوستی تو ملامت کننده کان را مخالفت میکنم و اطاعت قلب در دنا که را میباید خلاصه زینت به محمد با امام ششم دانست و گویند چون رسول فرمود مهدی از فرزندان من است اسم او اسم من است اسم پدر او اسم پدر من میباشد پیران بنام عوای بن محمد بن عبدالله است چون در مدینه ظاهر شد یکی فریاد کرد ای اهل مدینه مهدی است مهدی است و مدینه بود سادات و در سنان ایشان انتظار فرج میکشیدند بعد از خروج محمد و اجتماع جماعتی از بنی حسن محمد رفت و در وقتی که منصور بی آمد بنی حسن آنکه طردش بر قتل وی داشتند محمد ایشان را منع فرمود و راضی نکردند پس سادات خروج نمودند اول در زندان خانه مدینه را که بدست باح بن عثمان زندان بان بوشکستند و مجوسین را از زندان بر آوردند و رها کردند و محمد بر منبر رفت خطبه خواند و فرمود منصور مرد طاعنی است چنانچه فرعون انا ربکم الاعلی گفت این ظالم طاعنی نیز در قبه خضرمی نشیند و تحقیق میکند خانه کعبه را پس می عد و الله است البته حق و اولی بدفع او مهاجرین و انصارند و از منبر برآمد در اندک زمان مکه و مدینه و بمن را نظر کرد راه جماعتی از سادات و عبر هم بر تمام بلاد اخذ و حکومتی شد منصور چون محمد را دانست عیسوی موسی را با آنها

محمد بن حسن بن علی بن ابیطالب  
 ابو نصر بخاری نقل کرده است  
 حسن افسس که حال و مذکور پیشور است سفید در دست داشت و حسن افسس را ریح الابطالب گفتند بجهت طول قامتش و با محمد صاحب نفس کبته از وی شجاعتر بود بلکه صابر تر از او دیده نشد پس آن شهادت محمد بنان تا آنکه حضرت صادق بقرات آمد منصور فرمود اگر میخواهی حور رسول اکرم داشته باشی از حسن افسس بگذر پس گذشت مادر محمد و ابراهیم یکی است نامش سنا در خرابی عیبه است و یکشور قبل از عبدالله محض کرده بود بانکه میراث بسیار از شوهرش رسیده و عبدالله کال فقر را داشت بنو سوط مادرش ثنیث الحسین ابو عیبه پدر هند پذیرفت و اطاعت کرد و از هند قبول این دعوت را مسکت نمود و گفت عبدالله فرزند پیغمبر است پس خود را زینت آرایش کرده عبدالله را در خانه خویش خواست جامه فاخر در روپوشا بند که فاطمه مادرش در حید و این روزن را با هم علاقه و انس غریب پیدا کرد و دوستی نمود عبدالله اشعاری گفته است انجله هند اجنبی من ما در رؤیای فارجا و عصیت من عواذلی و اطعت قلبا موعجا بعوای هند فوازال و جان من عزیز زنی من دوستی تو ملامت کننده کان را مخالفت میکنم و اطاعت قلب در دنا که را میباید خلاصه زینت به محمد با امام ششم دانست و گویند چون رسول فرمود مهدی از فرزندان من است اسم او اسم من است اسم پدر او اسم پدر من میباشد پیران بنام عوای بن محمد بن عبدالله است چون در مدینه ظاهر شد یکی فریاد کرد ای اهل مدینه مهدی است مهدی است و مدینه بود سادات و در سنان ایشان انتظار فرج میکشیدند بعد از خروج محمد و اجتماع جماعتی از بنی حسن محمد رفت و در وقتی که منصور بی آمد بنی حسن آنکه طردش بر قتل وی داشتند محمد ایشان را منع فرمود و راضی نکردند پس سادات خروج نمودند اول در زندان خانه مدینه را که بدست باح بن عثمان زندان بان بوشکستند و مجوسین را از زندان بر آوردند و رها کردند و محمد بر منبر رفت خطبه خواند و فرمود منصور مرد طاعنی است چنانچه فرعون انا ربکم الاعلی گفت این ظالم طاعنی نیز در قبه خضرمی نشیند و تحقیق میکند خانه کعبه را پس می عد و الله است البته حق و اولی بدفع او مهاجرین و انصارند و از منبر برآمد در اندک زمان مکه و مدینه و بمن را نظر کرد راه جماعتی از سادات و عبر هم بر تمام بلاد اخذ و حکومتی شد منصور چون محمد را دانست عیسوی موسی را با آنها

# شرح و بیان

هزار نفر ماور نمود برای قتال با وی و شرط کرد قبل از مفالده وی را امان دهند چو بقتید که منزلی منزل سکه  
 است سهندی محمداگاه شد هر یک کصد هزار نفر با وی بودند همگی منفرد شدند جز سبصد و سیزده نفر بعد از آن  
 بعد کسی یافتند پس محمد فرمود ان الموت فی غیر تخیر من الجوه فی ذلک یعنی مردن با عزت بهتر است از ننگان با ذلت  
 پس تمام غسل کردند و مرگهای خودشان را پی نمودند و جمله کردند بر لشکر شفا و ثا و منصوب با فله اعوان و انصاف  
 سه مرتبه ایشان را شکست دادند عاقبت محمد شهید شد و هجده خطبه سر مبارکش را احیا کرد و روانه کوفه نمود  
 مدتی در وازه کوفه او بخت بود بعد از چندی بشهرهای بکر گردانیدند و بدن محمد را خواهرش زینب کبری خنجر فاطمه  
 از قبل نقل کرده بیضی فرسود سپردند و چون خبر شهادتش را برادرش ابراهیم دادند بر او ایند بخشید و ربیع الابرار  
 این ابیات بخواند **سَابِكُكَ بِالْبَيْضِ الرَّفِاقِ وَبِلَيْفَتَا** فَإِنَّ بِهَا مَا بَدْرُكَ الطَّالِبِ الْوَيْلُ وَأَنَا أَنَا لَأَنْفِضُ عَمَّا  
**عَلَى هَالِكِ مَنَاوَكُوفِصَمِ الظُّهْرِ** وَلَسْتُ كُنْ بِسِكِّ اخَاهُ بَعِيرٍ بَعْضُهُمَا مِنْ جَبْنِ قَلْبِي عَصْرًا وَكَأَنَّني اشْفَى فَوَائِدِي  
**لِفَارِوْ نَكْتَهَبُ فُطْرِي كِتَابِهَا الْجَمْرَا** یعنی ای برادر زو است انجبرای تو با بیغ نیز و نیزه خون دینگر که کم از آنکه  
 مرده خود تو با لاله بر شجرت طلب خون نماید من مانند آنکس نیستم که در مصیبت برادر خود اشک زید و شتر  
 پیش خود را برای بر این اشک بفشرد بلکه از آنکه در گذشت دیده کان ما گریبان نشود هر چند از مرگ وی پیشما  
 بیکنند اما شفاء دل سوختن بغایت کردن است که از دو طرفه شکر این غارت کنند برای غارت و بیگانهها  
 شد تا و این ابراهیم قبل بعد از شهادت برادر این سر پیشان شد کرد **إِنَّا لِلْمَنَازِلِ بِأَخْبَرِ الْفَوَارِسِ**  
**مَنْ يَفْجِعُ بِمَثَلِكَ فِي الدُّنْيَا فَقَدْ كَجَمَا** اللهُ يَعْلَمُ إِنِّي لَوْ خَشِيتُهُمْ وَأَوْصِرَ الْقَلْبُ مِنْ نِلْقَائِهِمْ فَرَعَا لَمَيَقْلُوكَ  
 وَلَمْ أَسْلَمْ أَخْرَجْهُمْ حَتَّى نَمِيشُ جَمِيعًا وَنَمِيشُ مَعَا لَمَخْصُوعِي انْتِشَى دَلَاوْرِي كِه بَهْرِي سَوَارَانِ وَدَلَاوْرَانِ  
 عالم بودی هر کس مصیبت تو یافت مصاب است خداوند مبدلاند من اگر ز سر از آن سگروه داشته باشم و اگر مبدلانم  
 کشته میشود برادر من از وی جدا نمیشدم مگر آنکه هر دو با هم کشته شویم و ابراهیم بعد از استماع این قضیه هایل  
 گریه کرد و دست به عبا برداشت گفت اللهم ان كنت تعلم ان محمدا خرج لي طلب ضئالك وبيع طاعنك وبتوان  
**تَكُونُ كَمَثَلِ الْعَلِيِّ وَأَمْرُكَ الْمَطَاعِ الْمَتَّبِعِ** فَاغْفِرْ لَهُ وَأَرْحَمْهُ وَأَرْضِ عَنهُ وَاجْعَلْ مَا نَقَلْتَهُ إِلَيْهِ مِنَ الْآخِرَةِ خَيْرًا لِمَا  
**نَقَلْتَهُ عَنهُ مِنَ الدُّنْيَا** و این عبارات کمال جلالت ابراهیم و حسن عقیده اش را مینماید و شرح حالات شهدا از  
 بی حسن در حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر جوع کتب تواریخ و انساب است **ابراهیم بن علی بن حسن**  
**حسن بن علی بن ابطالب ابو الحسن** از آل ابطالب ابراهیم بن عبدالله محض قبل با خرا امام هفتم زیدیه در شجاعت و  
 دین داری و مجرد و علوم از فقه و ادب و خطابه و شعر سرانی با کمال فصاحت بیان و بلاغت اسان از تمام افران زمان  
 خود ممتاز بود و مادرش هند بنت ابوعبیده مادر محمداست بعد از شهادت برادر در غره شهر شوال بقا  
 شایسته و خود از انقضا رحلت محمد خروج فرمود و بر بصره و اهواز و قرین غالب شد و منصوب مشغول بکاره بغداد  
 و بماء ان بود و تمام لشکر و عسکر او در شام و خراسان و افریقه منفرق بودند جز هزار نفر از سپاهیان باقی نبودند

شرح و بیان  
 ابیات  
 سَابِكُكَ بِالْبَيْضِ الرَّفِاقِ وَبِلَيْفَتَا

شرح و بیان  
 ابیات  
 تَكُونُ كَمَثَلِ الْعَلِيِّ وَأَمْرُكَ الْمَطَاعِ الْمَتَّبِعِ

# در عهد اولاد ابراهیم

و از این طرف یکصد هزار نفر با ابراهیم انجمن شدند و منقوب بر قتل منصوب کردند منصوبان چهار عیسی را با حمید بن قحطبه  
 جمع از سپاهیان برای دفاع ایشان فرستاد بکرات عدیه مغلوب و مغلوب شدند و خود ابراهیم بنفس تقییر <sup>شکست</sup>  
 حرب جنگ بود و هر قدر او را مانع شدند پذیرفت هر محظه خشم وی را با دق میکرد و اجناع ابراهیم هم چون <sup>شکست</sup>  
 جواله با جلاحت قلب و اطمینان خاطر بر ایشان حمله می نمودند در آن هنگامه مرد بلند بالا ازرق چشم فریاد کرد ای  
 اصحاب ابراهیم من کشته می شوم پس از اطراف و نشان ابراهیم هر یک بمثابة باز شکاری بر او هجوم آوردند و  
 از دم پشمها برنده پاره پاره اش کردند و سرش را بتز ابراهیم انداختند و از لشکران منصوبان نواختند در مقام حاکم  
 برآیند و منصوب و حشمت کرده نمیدانست چه چله انگیزد و چون منزه زمین سپاه خود را بدروازه کوفه یافت خیال فرار  
 کردن داشت که از دروازه دیگر هر می نماید و جان عاریت را بجات دهد عاقبت معاد از دنیا امر او را داد الله عز و جل  
 دست ضایع کلوی ابراهیم رسید معلوم نشد آن که بود و خون جاری کرد پس ابراهیم بر او اسب افتاد و از معرکه  
 بکاری فرار آن وی خواستند او را منسوب نمایند خطبه از این واقعه موجه آگاه گشت و بشا نشنود و سر  
 مبارکش را جدا کردند و عیسی سجده شکر گذارد و سرش را بجانب کوفه روانه نمود در روز دوشنبه بیست و نهم بقعه  
 الحرام در سال یکصد و چهل و پنج از هجرت و ابراهیم چهل و هشت ساله بود که شهید شد و پانصد نفر از پادشاهان نیز  
 آن وقت شهید گردیدند در محلی که باختری معروفست نزدیک کوفه اما منسوب بعد از یارشان راس شریفش  
 بی پایان اظهار کرد و این بیت بخواند **قَالَتْ عَصَاهَا وَأَسْقَرَهَا النَّوَى كَأَقْرَبِيًّا بِاللَّسَافِرِ وَيَا وَدَا**  
**ان راس مبارک جاتزه و غیره بخشید لیکن در عاقبت بر آن سرنگریست که استکهای وی بر صورت ابراهیم آمد**  
**خطبات شفقانه کرد و گفته اند از حالت رفته منصوب کسی را دیگر جرأت بر تهنیت نشد و در تغزیه هم نامی داشتند**  
**تا آنکه مردی بدستور نا اصل ابدهان بنو ابراهیم انداخت منصور از فریخت و حکم نمود بر کوبیدن سرش تا اینکه**  
**از هم چم بموضع ابدهان مخوفش گرفت پس امر نمود از سر زدنان بخوکیه اشاره سابقا شدند نیز عبد الله قهر**  
**علاوه از آنچه فرموده بود بر هیچ حاجت گفت منسوب بکوفه معنی من یومنا آیام و من نعیمک مثلها و الملکی یقینا**  
**الغیة والله الحاکم العقی و ذهای عمر ما گذشت همین طو آیام مستر نوملانات ما و نود و ذقیام است و خدا**  
**فما رجا حکومت میفرماید بر هیچ گفت از این عبارت که حکایت از دل سوخته که و سوس دل عبدالله میکرد یقین**  
**هلاکت منسوب نمود و بر خود لرزیدم و در جبل علی تراعی در فصد اش فرموده است و آخری از رض الجور جان**  
**عجلها و غیر یاختری الذی القرباب و مراد از جوز جان ملان بجایی پس بدشهادت شد و خراسان و مراد**  
**از باختری مقل و مصرع ابراهیم است آنفریه از فرای کوفه است بر وایت سعوی شانزده فرسخ از کوفه بکارا**  
**و ابوالفرج اصغرها گفت کان ابراهیم من کبار العلماء من فون کثیره و کان حاربا علی شاکله اخبه محمد و الذین و العلم**  
**و الشجاعه و الشده و برای فتح اشیاه خواندگان بداند که ابراهیم غریب عباده و ابراهیم نجاب فرزند موسی بن جعفر**  
**و ابراهیم بن موسی الجون و ابراهیم طباطبائی اسم جلیل فرزند ابراهیم قبیل باختری میباشند و برادران این دو نیز کوا**

و از این طرف یکصد هزار نفر با ابراهیم انجمن شدند و منقوب بر قتل منصوب کردند منصوبان چهار عیسی را با حمید بن قحطبه جمع از سپاهیان برای دفاع ایشان فرستاد بکرات عدیه مغلوب و مغلوب شدند و خود ابراهیم بنفس تقییر حرب جنگ بود و هر قدر او را مانع شدند پذیرفت هر محظه خشم وی را با دق میکرد و اجناع ابراهیم هم چون جواله با جلاحت قلب و اطمینان خاطر بر ایشان حمله می نمودند در آن هنگامه مرد بلند بالا ازرق چشم فریاد کرد ای اصحاب ابراهیم من کشته می شوم پس از اطراف و نشان ابراهیم هر یک بمثابة باز شکاری بر او هجوم آوردند و از دم پشمها برنده پاره پاره اش کردند و سرش را بتز ابراهیم انداختند و از لشکران منصوبان نواختند در مقام حاکم برآیند و منصوب و حشمت کرده نمیدانست چه چله انگیزد و چون منزه زمین سپاه خود را بدروازه کوفه یافت خیال فرار کردن داشت که از دروازه دیگر هر می نماید و جان عاریت را بجات دهد عاقبت معاد از دنیا امر او را داد الله عز و جل دست ضایع کلوی ابراهیم رسید معلوم نشد آن که بود و خون جاری کرد پس ابراهیم بر او اسب افتاد و از معرکه بکاری فرار آن وی خواستند او را منسوب نمایند خطبه از این واقعه موجه آگاه گشت و بشا نشنود و سر مبارکش را جدا کردند و عیسی سجده شکر گذارد و سرش را بجانب کوفه روانه نمود در روز دوشنبه بیست و نهم بقعه الحرام در سال یکصد و چهل و پنج از هجرت و ابراهیم چهل و هشت ساله بود که شهید شد و پانصد نفر از پادشاهان نیز آن وقت شهید گردیدند در محلی که باختری معروفست نزدیک کوفه اما منسوب بعد از یارشان راس شریفش بی پایان اظهار کرد و این بیت بخواند قَالَتْ عَصَاهَا وَأَسْقَرَهَا النَّوَى كَأَقْرَبِيًّا بِاللَّسَافِرِ وَيَا وَدَا ان راس مبارک جاتزه و غیره بخشید لیکن در عاقبت بر آن سرنگریست که استکهای وی بر صورت ابراهیم آمد خطبات شفقانه کرد و گفته اند از حالت رفته منصوب کسی را دیگر جرأت بر تهنیت نشد و در تغزیه هم نامی داشتند تا آنکه مردی بدستور نا اصل ابدهان بنو ابراهیم انداخت منصور از فریخت و حکم نمود بر کوبیدن سرش تا اینکه از هم چم بموضع ابدهان مخوفش گرفت پس امر نمود از سر زدنان بخوکیه اشاره سابقا شدند نیز عبد الله قهر علاوه از آنچه فرموده بود بر هیچ حاجت گفت منسوب بکوفه معنی من یومنا آیام و من نعیمک مثلها و الملکی یقینا الغیة والله الحاکم العقی و ذهای عمر ما گذشت همین طو آیام مستر نوملانات ما و نود و ذقیام است و خدا فما رجا حکومت میفرماید بر هیچ گفت از این عبارت که حکایت از دل سوخته که و سوس دل عبدالله میکرد یقین هلاکت منسوب نمود و بر خود لرزیدم و در جبل علی تراعی در فصد اش فرموده است و آخری از رض الجور جان عجلها و غیر یاختری الذی القرباب و مراد از جوز جان ملان بجایی پس بدشهادت شد و خراسان و مراد از باختری مقل و مصرع ابراهیم است آنفریه از فرای کوفه است بر وایت سعوی شانزده فرسخ از کوفه بکارا و ابوالفرج اصغرها گفت کان ابراهیم من کبار العلماء من فون کثیره و کان حاربا علی شاکله اخبه محمد و الذین و العلم و الشجاعه و الشده و برای فتح اشیاه خواندگان بداند که ابراهیم غریب عباده و ابراهیم نجاب فرزند موسی بن جعفر و ابراهیم بن موسی الجون و ابراهیم طباطبائی اسم جلیل فرزند ابراهیم قبیل باختری میباشند و برادران این دو نیز کوا

# شرح و ترجمان

بزرگواران بنی هاشم اند مانند حسن مثلث و جعفر زنجبیل و داود بن حسن و آسن اعقاب محمد و ابراهیم و قوس  
 ملاحظه کنین آما این بنده ناگزیر است از شرح حال و ذن از فرزندان دیگر عبدالله محض که در ابتداء بلا با او افتاد  
 ظفر الله یاد و برادر شهید قبل محمد و ابراهیم سپه شریف اند چندی نبی عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب  
 این بزرگوار از صدمات و زکار ناچار گردید و بطرسنان گذارد از آنچه بصاحب علم معروف شده است اهل آخذ  
 با وی پیش کردند و بر کردوی جمع شدند پس هر دن الرشید فضل بزحمت بر مکی را با پنجاه هزار سوار و خزانه بسیار فرستاد  
 برای گرفتن بچی چون بطلان لستگرازی رسیدند چندانکه رحل افاندا خند و بو الطیر سنان و سائر پناز اعیان مگنا  
 محبت از فضل بزحمت از جانب هر دن الرشید نوشت و مکتوبی نیز با وعده امان برای بچی فرستاد با هدا با و تحفه کثرت  
 پس قضاه و رؤسا آن بلاد محض نوشتند و از امر کردند که هر دن صد نفر بچی فرستادند و اتفاق فضل او را بختاد و آن  
 نمودند هر دن در بد و در بچی هایت تکرم و تعظیم مترکه شایسته تعیین کرد و صلوات امری اهدا داشت مردم را امر  
 کرد برای تعیین قسوم وی بودند و شعراء برای مقدمه بچی نبی عبدالله قصیدها و شعرها انشاد کردند از جمله از مرغان بن  
 ابن حفصه یعنی نظر دارم که در قصیده اش گفت لعزله ما و ذ العوانی بدائم ولا لیل من یغنی عن بدائم عاقبت هر دن  
 بدان عهد وفا نکرد و بر وی حسد برد و جمعی از اهل هوا و غرض هم از بچی ثابت و سعادت کردند و گفتند بچی در آن پیش  
 دعوت بنماید و خور امام میدان یکی از بیکو بان که موسوم بعبدالله بن مصعب بن تائب بن عبدالله زبیری بود  
 در نزد هر دن مدعی شایستگی ادعوت با امامت خود نمود و از من خواست تا با وی خردم که بچی برای دفع این بخت  
 و کذب فاحش فرمود اگر راست است در حضور خلیفه قسم بخور بر صدق و قول خویش عبدالله بن مصعب قبول کرد  
 پس بچه فرمود با نگونه که من میگویم باید قسم بخوری و ان قسمی است هر کس بدان کرد خداوند در عفو و ثواب  
 بخیل فرمود هر دن اصرار نمود بچی گفت عبدالله بگو بدین شهن جول الله و قوته و اعصمت بحولی و قوتی و هلاک  
 الحول و القوه من ذر الله استکبار و اعلى الله و استعلاء علیه استغناء ان کانه کایا یعنی از حول و قوه خداوند  
 معال بر عیاشم و بحول و قوه خودم چنگ زدم و بر حول و قوه بنده کان خدا اعتماد تمام در حالیکه بر خداوند  
 تکبر و طو جویم و بی نیاز باشم اگر من دروغ گویم اجزاء محضر هر دن از این بیانات بگریزند و با نمر زبیری هر قدر  
 تکلیف کردند بر این مین مؤکد و حلف شدید مبادرت کند قبول نمود عاقبت با مر هر دن فضل بن سبج بیخود او را  
 ریخته داد که البته از خوردن این قسم ناگزیری چون اینکلمات را خواند و این مین کاذب را بر زبان راند صورتش پشیمان  
 و بلرزه آمد بچی دستش بر کف زبیری زد و فرمود با این مصعب قطع عمرک لا نفلح بعد ها ابدا یعنی عمر خودت را قطع  
 نمود دیگر دستکار بنی سوسر از آن مجلس برخاست مگر آنکه مبتلا بجمام شد و کوشش صورتش ریخت و موئی  
 در بدنش مانند عید از سه روز و زخمان را از قدم خویش شادان نمود چون در قبرش گذاردند کندان  
 بزمن فرود رفت و غبار شد بگردخواست هر قدر قبرش را اینا شده از خاک کردند باز فرود رفت تا آنکه بالای  
 قبر از چوبها خیم پوشانیدند و هر دن الرشید بعد از هلاکت انزد زبیری بچی شد پناز بچی در اول گرفت

شرح و ترجمان  
 ابن حفصه یعنی نظر دارم که در قصیده اش گفت لعزله ما و ذ العوانی بدائم ولا لیل من یغنی عن بدائم عاقبت هر دن

شرح و ترجمان  
 ابن حفصه یعنی نظر دارم که در قصیده اش گفت لعزله ما و ذ العوانی بدائم ولا لیل من یغنی عن بدائم عاقبت هر دن

# در عداوت و کینه با ما حسن

سپاه‌های مردم را بوی اهل بافتن آرزوی کند منصرف از عداوت و کینه خود شد و در طهر شهادت شریکها  
 نمود و نظیر این حکایت نصیب حضرت صادق علیه السلام است در حضوره خود در اینقی خلاصه از آن مفضی است ملاک  
 شود منصوص خدمت انتخاب عرض کرد بن خریدارده اند علی بن خنجر کاشنه شمار مردم را در خفا دعوت با ما منت میکند  
 و اموال کثیره برای خروج تو از مردمان اندوخته کرده است انتخاب فرمودند و آنکه ما کان ذلالتنا این منصوص حکم کرد  
 مردی را حاضر کردند و گفتند یکی از ایشانست حضرت صادق فرمود با ما نزد سوی کعبه ام و این مرد را برای خود  
 خواستند ام گفتن بی فرمود با ما من بخوری گفت آری امروز آنگونه دین خود را لله الذی لا اله الا هو عا لیه العین و الشها  
 الرحمن الرحیم لقد فعلنا بختاب فرمودنا بنگونه شتم بخور من از پدشندم که فرمود در سوال الله فرمود هر کس شتم  
 بخلا خود و تعظیم نماید خداوند را بندگان او ساز خاصه اش نه صیف نماید جفتکارا بصفت حسنی های تجلیل و تعظیم  
 او بر کاهی که کرده است از این شتم دروغ خداوند را عفوین میکند اما بگو آنچه را من بگویم انم بقول مؤدین فرمود  
 بگوی برینان حواله الله و قوته و الجانی حواله قوتی ان کت کاذبا انم در هنوز بنام نکرده بود که مردی در افتاد و  
 بر منصوص گفت دیگر قول احدی را در حق تو تصدیق نمیکم همان همان شهادتاء زمان از ایمان کاذبه که هر کس  
 شتم دروغ خود کافراست هر آنکس شتم راست خود نگاه کار و این بیان شرحه مدینه شهره است من حلقه باقه کاذبا  
 فقد کفر و من حلف بالله صادقا فقد ایم و هر کس شتم دروغ خود با شیطان نسیب نشد میشود از آنکه شیطان را دل  
 کسی است شتم دروغ خود و ایه کریمه فاسمها انی لک المین الناصحین شاهد بر مراد است در حدیث است احوالکون  
 که از چهره کلامش نمی است در حدیث است اگر کسی گوید خداوند ما هدایت میداند که راست نمیکوید بر روش  
 کاذب است عرش اعظم هر کس می آید و چه شهرها و خانه ها برای دروغ گفتن و شتم خوردن بنام علی اعلا خراب و پرازد کرد  
 بلکه احوال ایمان کاذبه مانع برکات و فاطع اعمار است باعث تزلزل بلا با و عفو یا بشود است اما اهل بازار که ان شیخ  
 نامش بن شعار افتخار مینماید بی فقهاء فحام رضوان الله علیهم در چند مورد شتم دروغ را مستثنا کردند یکی  
 جنک است شتم است و یکی در مقام صلح است و یکی در مقام تقیه است و یکی برای دفع ظلم است از مال و جان کوه  
 احوال الله کاذبا و انج اخاک من القتل و یکی بین شتم منکر است و رؤس و بیکه دعوی مدعی بر باطل باشد و یکی بین  
 مردوه است خلاصه اگر بتواند بوجه دلیل مدعی را راضی نماید اگر چه باطل باشد مدوح است چنانکه حضرت سید  
 بتجاد چهار صد و چهار جلیله خارجیه که مطلقه اش بوداد و نکذارد شتم بخور خلاصه از این سخن بدون  
 مفسود و از شدت لکن برای اهل ایمان التفات بانگونه سخنان کاهی لازم میشود البته از این صفت نسیب که نفس  
 اما راه است اجزاز کردن و اجباست بواسطه شتم دروغ رشتن عمر را کسستن بکومت عقل فوج است خلاصه  
 از چندی ابو العزیز محمد بن حسن شیبانی که هر دو مصاحبا بوجه بنویسند بحضورن الرشید حاضر شدند  
 بایشان گفت شما چه میکنید در این عهدنامه امامانی که برای عیوبی شتم ایم آماجیح است محمد بن حسن گفت چون شما  
 نوشته با صحیح است هر دو از وی بگریزید و بلا و ختم کرد بعد از آن از ابو العزیز سوال نمود وی برای

کتاب در عداوت و کینه با ما حسن

کتاب در عداوت و کینه با ما حسن

و شتم بخوریم



# در عبادت اولاد حضرت امام حسین

و او را نیز میخوانند و در زمانیکه حضرت شریعت نیز مامون آمد زبانه از حد طلبت عبد الله غوث ناباوی بیست  
 کند عبادت بکر خند و در میان اعراب پنهان شد تا آنکه وفات کرد و یک پسر دیگر از اولاد موسی ابراهیم است و مثل او  
 از یوسف که ملقب با حبر بود و مانند او از برادران حسن شوالیبر ابراهیم غریب و امیر است و کوفه در محل اقامت اذاعت شصت  
 و نه سال عمر کرد عاقبت در حبس منصور و وفات کرد و جاعلی از سادات منصور بودی آنکه یکی از برادران حسن شوالیبر است  
 هفتاد سال از عمرش گذشت فصیح و بلیغ و چهره زیبار بود و خطیب خوش بیان در حبس منصور و وفات کرد و از برادران  
 محض حسن مثلث است یعنی حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب که مادرش فاطمه زهرا بنت الحسین است با عبد الله  
 از یک مادر دنیا آفتاب در حبس منصور نیز رحلت فرمود و وی را پسر بیوعلی مشهور برآمد و معروف است با بدو پسر علی  
 است در فتح کرامت مکاتبت و شش میل نامه مظهر مسافت دارد با جمعی از سادات شهید شد و بر آیت سعید حسن  
 عبادت محض نیز با ایشان شهادت یافت و شهادت شهادت قطع و موجب است بلکه در دست عبادت شهادت جناب  
 حسین بن علی مصیبتی نزد کزازان نبوده و شهادت ایشان بعد از قتل محمد و ابراهیم است طبر هادی که موسی بن محمد  
 نام داشت در سال یکصد و شصت و نه و مابا شرفل ایشان موسی بن علی بود و عجب است هادی برای اقدام  
 بدین عمل پراو خشم کرد و اموالش را تصرف نمود و چون روز مظهر ایشان را با امرای سادات محض او آوردند  
 که بر کرد و هر آنکه استیضاد نمود و بقتل حسین بشارند داد از وی منزه گشت و بر آیت سعید گفت آنکه یون  
 مستبشرین کلکم انتمون براس رجل من الزکاء اول الذکاء اندر اس رجل من عتره رسول الله الا ان اول جزاکم عند  
 الا انکم شاکهتی بئوم آمده اند مرا زده میدهند کویا شاکه برای من سر زده از زکاء و بی او دیدن سر زده از اولاد  
 پیغمبر است که بر جراه شاد در نزد من است که شاکه جراه و صلواتم و برای حسین بن علی عابد کور مرتبه ها گفته چندین  
 از کتاب مرجع الذهب خاطر دارم بنویسم **قَلْبَيْنِ عَلَى الْحُسَيْنِ يُولَدِ وَعَلَى الْحُسَيْنِ وَعَلَى عَائِشَةَ الَّذِي يَقُوهُ لَيْسَ لَهُ كَفَنٌ**  
**رَكْوَابِ عَدُوَّةٍ فِي غَيْرِ مِزْلَةِ الْوَطَنِ كَانُوا كِرَامًا فَكَلُوا لَطَائِفَ بَنٍ وَلَا جَبْنَ عَسَاوَالْمَذَلَّةَ قَتَلَهُمْ وَعَمَّا ثِيَابٍ مِنَ**  
**الَّذِينَ هَدَى الْعِيَادِ يَجْتَمِعُ قَلَمٌ عَلَى النَّاسِ السُّنَنُ بَعَثَ كَرِيمٌ يَكْتُمُ بَرِّيَّاتِ حُسَيْنٍ وَجَسَنٌ يَسُوزُ شِدْلَ وَنَبَا**  
 و بر سر عاتکه که او را بدون کفن برد وی خاک انداختند و گذاردند بدین وی را در وقت صبح بزین فتح در وقتیکه از  
 وطن خود دور و دور بود و چه بسیار زکات از سادات شهید شد که ایشان را سرش خونی نبود و آن بزرگواران را  
 و خواری طاز خودشان شستند مانند شستن هرک و ولیدی با از جامه ها و آنها بند کانی بودند که جدا ایشان را بر  
 مردمان متهاب بوده است و بعضی از شاعران عصمت و رفضه معروفند اش فرمود **فَيُورُ كَوْفَانًا وَخُرُوبِيَّةً**  
**وَخُرُوبِيَّةً نَالِمَا سَلَوَاتِ النَّاسِ رُوحِ دِيحَانِ زَيْدِ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ**  
 این بزرگواران فرزند با و اسط حضرت امام حسن مجتبی است مادرش ام بشر بنت ابی سعید عقیبه بن عمرو انصاری  
 با ام طلحه است در ذمه اولاد امام حسن است از وی بنو و او را شریف بنی هاشم خوانند و جد موسی حضرت محمد  
 العظیم است زبیر داد و غیره زده از جمله عالی فرزند امام حسن بودن و از جمله فرزندان فرزند حضرت العظیم

و در این کتاب در بیان عبادت اولاد حضرت امام حسین

و در این کتاب در بیان عبادت اولاد حضرت امام حسین



# شرح حال زینب حسنه

و جمعی سنی نفسیه که مد فونیه در مصراست حضرت زینب را ندیده و بعضی خلاقان است شرح حال سنی نفییه بیاورد و آندی نقل کرده زینب چند میل بلبله مانده در منزل که بطحا نامند فان کرده وی را بقیع نقل کرده و بقول رحاج که بن مکه و مدینه است مد فون شد و بر واپس سبط ابن جوزی در کتاب مناقب<sup>زینب</sup> و خواهر داشت کجایم الحسن و دیگری ام الحیر و سابقا عرض شد بر آیت مرحوم شیخ مفید و خزان امام حسین پیغمبر بودند و در وفات زینب شعراء مرانی نسبتا افشاء کرده اند از آنجه فان بکذبت غالت الارض شخصه من فذلک ان معروفه ناله و جوه وان بکنا مسور من رمی فقد توی به وهو نحو الفعال فقیه سمیع الی العزیر یعلم انه سبک الی المعروف ثم یقول و لیس یقول و قد خط دخله للمسیر المعروف ابن زینب اذا قصر الوعد الذی فی به الی الحجاب امله و جود مبادی المولی محاسبه لفری و فی الریح عند النابا اسو اذا انحل العزیر فایم لم ارض محب ابرام نکلید اذا مات منهم سیدام سید کریم بیتی بعداه و نکلید خلاصه از ترجمه انطور می نماید زینب حسنه اگر چه در خاک پنهانست لیکن جود و سخا و نیکیهای او پنهان نیست و مستور نیست و اگر چه زینب در خاک شد در صفات حمیده مانند داشت لیکن پیشتر سوال اهل فافه و حاجه را و میباید اخبر را که از وی طلب می نمایند باز خواهرش مند است طالب معرفت نا طلب حاجه از وی کند و بلندی مجد از پدران و اولاد او است هر چند فی لیم پیشی او را خواهد دیدن او به بندگان بخششها کرده اند و بهمانها مهربانها نموند و در راه نهر و نزول نواب مانند شرفها پس از برای ایشان بزرگی و بزرگواری است که از پدرانشان یافته اند و عطاء بفره است چون بزرگی از ایشان بپیر بجای آن بیا بد مانند ان تا اصلاح اسور بندگان را کند خیرا بجز بعد از شرح حال زینب حسنه خالی از فائده نیست از برای دفع شبهات بعضی از پرخیزان در مقام بیان و توضیح حال زینب علی الحسین و زینب النار ابن موسی زینب حسنه را هم اما زینب بن علی شهید کالات نفسانه اش را مخصوص است عبارت از شرح شیخ مفید است که آن زینب بن علی بن احوثه بعد از جعفر الیافر و افضلهم و کان و عابدا فیها سخا شجاعا و بالتسفی امر بالامر و نهی عن المنکر و یطلب ثواب الحسین و هو یجم الفصائل عظیمه للنائب و خلفه الفران و الاسطوانه و آنچه کرد با طایفه موته و زمره و آنچه برای خدا و خویشاوهی دم ماء طاهره و نفوس مطهره جد بزرگواری و سائرین از اولیاء الله بوده و حضرت صادق در خبری که مشروح است فرمود و بلین سمیع و لعینه و کفر یعنی دای کسبیکه ناله زینب را بشنود او را پاری نماید و این عبارت دلالت بر حسن حال زینب و جویب عایشین میکند و مرحوم شیخ مفید طاب ثراه فرمود خروج زینب از برای طلب خورج است بعد از شهادت او و مردم را بر رضاء الحمد میخواند و مردمان کان کردند داعیه امامت برای خود دارد و مرحوم طبرسی در کتاب اعلام الوری همین طریق را روایت کرده و مرحوم میرزا محمد اسز آبادی در رجال و سبط نوشته است زینب علی در سال یکصد و بیست و یک شهید شد و چهل و دو سال از عمرش گذشت عبارت شیخ علی بن الرضاه را بیان فرمود و مرحوم میرزا محمد علی در شرح صحیفه مجادیه حدیثی روایت نمود که خلاصه آنست خداوند نادان در هلاکت نبی امته داد بعد از قتل زینب علی هفت روز و حضرت رضاه بماتوا الرشید فرمودند بر ادرم زینب را فیاس مکن بزینب علی بن الحسین از آنکه

شرح حال زینب حسنه

# الثالث روح و ریحان

از علماء آل محمد بوده است مجاهدی که با اعداء الله نادر راه خدا شهید شد و ابو خالد واسطی گفت حضرت  
 صادق هزار تومان مرخص کردند تا این بحال زید فطمت نمایند و همچنین خیال کسانی که در خدمت زید شهید شدند  
 و این حجر که مساویه قلبه اش افسی من الحجر است در کتاب صواعق محرقة گفته است زید بن علی بن الحسین امامی و  
 جلیل القدر است و آن جناب معاصر زمان عبدالملک بن مروان و هشام بن عبدالملک بود و صد مائت افزون از حد  
 از ایشان دیدم اما از عبدالملک بن مروان آنچه در نظر دارم و از کتاب نولوا المصنی من مناقب آل التبی که از مولفان  
 و ائدی است نقل می‌نمایم آنست بعد از آنکه حضرت خنی ماب آفرمان خداوند سبحان سدا بواب مسجد فرمودند  
 جناب لا یشک امری فمخ ان شد چنانکه فرمودند ما اناسدک ثابوا بکر ولا انا فحقت با علی و لکن الله سدا بکر و فتح  
 باب علی بعد از آن اولاد امیر مؤمنان در آن خانه ساکن بودند و باب آن خانه هم مفتوح بود و از آن بفرزه علوم مقام  
 ذی بطن ظاهر نیز معلوم است با نونفشان در آن خانه و فتح باب آن مسجد بر ایشان نادر زمان عبدالملک بن مروان  
 خواست سدا بکنند توانست جز آنکه امر نمود آن خانه را خواب نمایند و جز مسجد کنند بدین علی در آن ساکن بود و هر  
 امری که در آن خانه بر می‌نمود قبول فرمودند و آنکه نازبان هابردین آن جناب نند و وی با بعضی از آن خانه بر  
 آوردند که فریاد و فغان می‌نمودند و اهل مدینه بلند کردند پس بدین سدا بکنند و ریحان زید پناه بقره مطهر حضرت  
 خنی ماب بود و در مسجد رسول معکف کردند آن خانه را خواب کردند و بر این گرامت و فضیلت با ضعیف شدند  
 حضرت حضرت رسالت بمانند و خانه خراب خانواده وحی نیز پادان و قوی شد که اقس برای سوزاندن در آن خانه  
 خواستند و با کمال جنارشان از سوزاندن پی در پی که حضرت خنی ماب بسو مسجد خود کشودن را و سوزاندن  
 و بیابندی فاطمه از این خوفی ملول شوند از آنکه معارضه خاصه نوع بشر با خداوند اکبر مجدی طغیان یافتند  
 عده در مقام غریب خانه خداوند بر آمدند و بیایه رابیب الشیطان نامیدند و اجزاء از این سوزاندند و  
 خداوند سبحان خانه وجودشان را با تش و مهر و غضب خود بسوخت و اثری از ایشان نگذاشت چنانکه او بعضی  
 ال محمد در دار و بنا انتقام فرمود و جزا کردارشان را با خرب نینداخت خلاصه آنکه زید بن علی بدین بلیه عظمی  
 مبتلا گردید التزام و مجاورت فر شریف حضرت بنوی و اشرک نمود و از مدینه مشرفه علی مشرفها السلام هجرت  
 و حرکت نکرد تا عبدالملک گذشت و نوبت هشام بن عبدالملک رسید وی نیز بر طرفه پد ر مشی نمود و در مقام  
 لذت اهل آن خانه که آرد و بیچاره بودند بر آمد حاکم مدینه خالد بن عبدالملک بجزارت از قبل وی بزیاده سارن ها  
 کرد تا چار و بیوشام برای دشمنی از حال ظالم حضرت کرد و رفتن زید بن علی بسوشام نزد هشام بن موسی و  
 نویسنده را بجهت ماند و احوال خریج فرود و در کتاب کفایه الاثره النصور علی الایمان الاثنا عشر از عهد بنی  
 مرتضی است نمایانکه زید بن علی خواست از مدینه حرکت نماید خدش رسید صالح بن ابی نضر در خدمت آن بزرگوار  
 بود سلام کرد و عرض نمود حدیثی میان من و شماست که بدین واسطه از پدیزر کوار خود شنیدم بفرمودم  
 از پدرش انجلیش رسول خدا را و این کرد که فرمودند خداوند هر کس را بفرموده داد و هر آنکس از فرموده  
 است

این کتاب در کتابخانه  
 حضرت زین العابدین  
 علیه السلام است

این کتاب در کتابخانه  
 حضرت زین العابدین  
 علیه السلام است

# در شرح حال زینب علیها السلام

استغفار نماید و هر آنکس بخزدن شود لاجول و لا قوه الا بالله خواند عرض کردم زیاده فرماید فرمود حضرت  
 را خبر داد که حضرت رسول فرمودند چهار نفر را من شفاعت میکنم کسیکه بندگی من اکرام کند و کسیکه حاجات ایشان را  
 بر آورد و کسیکه در امور ایشان سعی باشد و کسیکه بزبان و دل ایشان را دوست دارد عرض کردم زیاده فرماید  
 از ایزد خداوند سبحان تفضل داده است فرمود حضرت رسول فرمود هر کس ما را دوست دارد با ما محشوب میشود در  
 بهشت اما است ای پسر یکر من نمتک بنا فهو معنا فی الدجیات العلی ای پسر یکر خداوند پغمبر را بر کن بد و ما را در دنیا  
 او فرار داد اگر ما نبودیم دنیا و آخرت نبود ای پسر یکر از ما خداوند عبادت و شناخته میشود و ما را هم بسوی خدا  
 و از ما است پندارند و ستیاد و صیاء و از ما است قائم این امت عرض کردم آری رسول الله عهد کرده است هر وقت  
 قائم شما ایام بنماید فرمود ای پسر یکر این امر بعد از شش نفر از اوصیاء است نود و یک نمکنی بعد از آن قائم قومی آید  
 و زمین پر از عدل میشود عرض کردم شما صاحب این امر نیستید فرمودند من از عشرت هشتم باز مگر عرض نمود فرمود  
 من از عشرت هشتم عرض کردم این فرمایش شما از رسول خداست در جواب این پسر را خواند او گفت اعلم القیب <sup>شیخنا</sup>  
 الخیر یعنی من اگر علم غیب داشتم خبر دیتم که در امر تکب بودم پس این اشعار را زینب علیها السلام خواندند نحن سادات فریث  
 و قوام الخویفنا نحن انوار البقی من قبل کون الخلق کما نحن من المصطفی الخیار و المصلی منا فبما قدر  
 الله و بالحق اقمنا سوف یصلیه سعیر من نولی الیوم معنا و این حدیث صحیح التسندهایست جلالت زینب را می رساند  
 بقوما آفایان و بزرگان فریثیم و بیجان خوان ما است از ما حق خارج نیست ما نورها و روشنایهای پیغمبر  
 که پیش از ایجاد خلق بوده ایم و از ما پیغمبر بخار و از ما مهدی ال اطهار است بواسطه وجود ما خداوند  
 منعال شناخته شد و محو ما ایستاده و بر پاییم پس هر کس از ما اعراض کند در رکات سعیراوی خواهد گرفت و بگرا  
 نماید مراد این روایت را اگر بخوانی مبدائی جلالت قدر زینب را و آنچه محل حاجات منوسید را وی صیغه جهادیه  
 از عیبی پس زینب شهید در وقتیکه خبر اسان مبرفت سوال کرد چه چیز بدی در آن خروج کردن و قتال این طلحه <sup>عزیز</sup>  
 شد فرمود پدرم از پدر من خبر داد که حضرت رسول دست مبارک را بر پیشانی پندار شهادت گذارد فرمود از  
 صلب تو فرزندی بر من می آید که نام او زینب است کشته میشود با گروهی از ایشان چون روز قیامت شود بر گردن  
 مردمان پای میکند زینب و میگردد و بهشت میرسد پس من دوست دارم آنچه رسول خدا در وصف من فرموده  
 شود انگاه صیغه گفتیم الله ابی کان احد المغدین قائم لیکه ما تم نهاره مجاهدت سبیل الله حق جهاد عرض کردم  
 پدرش دعاء امامت کرد و خروج فرمود و مجاهد نمود هر کس دعوی کند بنماید این مقام را جائز نیست فرمود آن کسان  
 اعقل من ان یتمی ما یسبح حقو اما قال ادعوا الی الرضاء ال محمدی بن ال محمدی جعفر اظن فهو الیوم صلح الامرالیم  
 موافقه نبی هاشم و از این کلمات صدق بحجت امامت حضرت صادق علیه السلام واضح است خلاصه چون زینب از  
 شاریت و جلالت خاندان عبدالمکک بشام آمد هشام بن عبدالمکک او را اذن نداد بجز روی آید و لباس نکند  
 هر چند بشام شرح حال خود را نوشت و شک نمود در جواب زینب را هر آن مکتوب بنوشته رجوع ال ارضت

جنتی که در آن است  
 زینب را که از آن است  
 در آن است که در آن است

# التاريخ والسير

یعنی بر کردیم زید مفرود و الله بر پسرش نبوی سپهرت تا آنکه از هشام مایوس گردید خواهش آن شاه  
 بیرون آمد هشام او را خواست محض و خوچون وارد محضر کرد بدین طریقی که در کوی او کسی نماند و جای نماند  
 نمانشند بنا بر قوی در برابر هشام نشینت انظار غشوم گفت شنیده ام داعیه خلافت داری و آرزوی آن است  
 و تو فرزند کنیزی پسر فیض زید مفرود کسی از بندگان خدا اولی از اسمعیل بن ابراهیم علیهما السلام نبود با آنکه  
 پیغمبر معظم است مادرش کنیز بود و حضرت خیر البشر از نسل طیب ظاهر مطهران سرور است هشام گفت چه میکند  
 آن بقره برادر تو زید غضب کرد و بر آشتی نزد یک باز رسید جانفش از بد ذن بر آید فرمود حضرت رسول او را با  
 نامید و تو او را بقره منامی چه قدر فرق دارد برای همین خود مخالفان شما فرمای قیامت مقر و مکان شما مخالف و  
 میانیت خواهد داشت یعنی حضرت با فرم بیست و هشت می رود و تو با آنش میری کثیر هشام بغضی آمد و گفت خذ و ایست  
 الاحوال الماتی نگاه دست زید را گرفتند و کشیدند و پیرن بردند و چند نفر را و کاشتند تا از حد و هشام دور  
 کنند او را چون از حد دور هشام زید گذشت مر اجست فرمود بسوی کوفه و جمعی از اهل کوفه با وی بیعت کردند و  
 عامل کوفه یوسف بن عمر مردم را تحریج قتل زید کرد و تحویف از مخالفان و قتل از بندگان زید علی باقیما  
 و اهل کوفه بجهت خویش را بفرسایش اظهار داشتند و آنجناب در آنها گذاردند و اطراف وی را سپاهیان کوفه گرفتند  
 و زید نه با جنگ میکرد و بقول سعید ابن دویب و انتم ارجت فذلک الحیوه و عز المات و کلا اراه طعاما و ایلا  
 فان کان لا بد من واحد فیری المونث سیرا جمیلا بقول زید کی خوار است عار و مردن عره است و آسوی اگر چه  
 مرد و طعام ناگوار است بجهت آنکه از این دو یکی باید قبول شود و آن خود سینه مردن باشد پس آن هنگام نیری بر طرف  
 چهار چوب زید رسید که مردم ما غش اثر کرده بشهادت فائز شد و شهادت آنجناب در روز دوشنبه بیست و هشتم  
 صفر در سال یکصد و بیست و یک هجری بود پس از وقوع این خطب عظیم بدن شریف زید در چهار سال بر آید و بخت  
 در سرش زید بر قبر رسول اکرم چندی نصب نمودند فواخت بر شکم او اسپانه گذاردند و عنکبوت جورش زید  
 نهاد تا آنکه ولید بن زید یوسف بن عمر نوشت عجل عراق را از دین بر پا آورد و بسوزان و خاکسترش را بیادید و چنین  
 کرد و عجلت از اهل کوفه در این مدعرات نکردند شفاعت نمایند و بدن زید را دفن نمایند و فرما فرمود شهای ایشان  
 در حق او ساله ششم تا هجری از این ششم معامله نمودند و حکم بر عباس گلبی چون این شعر گفت صلینا لکم زید علی جلیع فکلم  
 فکلم مهذا علی الجلیع یصلب یقول و یخیم از برای شما زید را بر شاخه درخت و ندیدم مهذب بر شاخه درخت و بجهت  
 طین بی طعن بر شعله است چون حضرت صادق این شعر را شنیدند بر او نفرین کردند پس شعر او را در کوفه پاره کرد  
 چون حضرت صادق شنید بجهت رفت و فرمود الحمد لله الذی انجزنا ما وعدنا و در کتاب چون اخبار الرضا در  
 حدیث مبسوط است اهل کوفه با اهل مدینه کفینه شهادت زید را نوشتند خلاصه از این بود زید در روز چهارشنبه  
 عره شهر صفر خروج کرد و در جمعه شهید شد و از این تاریخ نصف تاریخ سابق معلوم است مشهور قول سطورا  
 و مضمون آن نام را بر حضرت صادق خواندند بسیار گریست فرمود ان الله وانا الیها راجعون عند الله اعلم ان الله

ایشان زید  
 کوفه  
 علی



# الثالث رُوحُ وَجْهِهِ

امان نبرد کوار و برای خلدوند شمشیر زد و بر اعدای دین همیشه بر نیزه داشت چون شهاب ثاقب و سید امیر  
 در شهادت زید خوش گفته است **مِثْلُهَا مَسْهُدًا سَاهِرًا عَيْنٌ مَقْصُودًا وَ لَقَدْ لَقِيتُ قَوْلَهُ وَ اَطْلَقْتُ اَنْبِلًا**  
**لَمَّا لَقِيتُ حَوْسِبًا وَ حِرَاشًا وَ مَرْتَبًا فَاتَّكَانَ اَعْقَابُ عَائِدِنَا الْعَائِفِ وَالْفَتَى الْعَيْنِ مِنَ الْعَيْنِ سَرْمَدًا لِيَهْمُ حَارِ بُوَالِاهِ**  
**وَ اذْوَ اَمْحَدًا نَكْرًا فَاَقْبَمَ الْحُسَيْنُ وَ زَيْدٌ يَنْتَدِي ثُمَّ عَالُوهُ نُوُوجُ جَدِيعٍ صَبِيحٌ مَجْرَجًا بِأَخْرَاشِ بَرِّ حَوْسِبٍ اَنْتَ اَشْفَى الْاَوْدِ**  
 فلما و خلاصه از معنی این آیات ملح زید و لعین بر خال زید و اذیت حضرت رسول است و بی فرزند او چند زید  
 که منتره سه ساله شهید شد در مرشد پدرش فرمود **خَلِيْلِي عَمِّي بِالْمَدِيْنَةِ بَلَعًا نَبِيْ هاشِمٍ مِنْهُ التَّوْبَةُ الْجَارِبُ لِكُلِّ قَبِيْلٍ**  
**مَعْتَرِطِيُوْهُ وَ لَيْسَ لِيْ بِهَا الْعِرَاقِيْنَ طَالِبٍ سَابِقِيْ هَذَا السِّبِّ مَا نَذَرْتُكُمْ وَ ضَعَمْتُ مَا دَامَ بِالسِّبِّ ضَارِبٌ بَعْنِي اَبُو**  
 در سنین و شاید مراد از این دوست محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله محض باشند سلام مراد از کجاء نبی هاشم بر شما  
 و بگویند مرگش را نخواهی دارد که طلب خون او را میکنند و در عرافین برای خود خواهی بدیم کسی نیست من طلب  
 میکنم از دم شمشیر خون کسی را که مثالی هاشم گذارد و ضایع نمودید مادامیکه میتوانم و در کتاب سبع الابرار اشعار  
 مشعر بر شجاعت است ذکر کرده سه بیست و نهم و ختم کنم **فَلَمَّا نَرَى بِالْحَاكِلِ وَ اَشَى نَصُوًا طَرَفًا اَلْقِيَاهُ اَللَّهُ**  
**اَيْتُهَا اَلْعَنَاءُ اَلْاَسْنَانَهُ يُطِيْلُ حَيْثُ اَلْمُهَيَّا اَلْوَاكِلِ مَبِيْنٌ فِيْهِ مَبِيْسَمُ الْعِرِّ وَ اَلْقِي وَ لِيْكَ اَبَدٌ فِيْ تِلْكَ اَلْقَوَالِ**  
 چون در این کتاب حالات عالی از ابناء ائمه هدی از دعاه و غیرهم مناسبان ملحوظه ذکر شد و بعد از این  
 ذکر پیش و اکثر از متولین ایشان ظاهر از مذهب نپذیردند و ایشان را زیدیه خوانند و این قفر باعث  
 اختلال عقاید خاص و عام شده است و شاید بعضی باینملاحظه زیارت قبول ایشان نرودند و از فاتحه خواندن  
 بزارشان در بیغ نمایند از آنکه خروجشان را برخلاف رضای ائمه بافتند چنانکه بعضی از اهل احیاط بنا  
 بر قهر بر صوم سید فخر الله جزای از ترجم و فاتحه خواندن بزار خویش پذیرد یا حی که شهید پوم الطفاست  
 نامی دارند نظیر آن مزار مختار بن ابی عیبه شفی است پناه ببرم بخداوند سبحان از اینگونه احیاط اگر برای  
 دین است نه چنین است لهذا داعی عاصی در این بود ان سه مطلب اشاره می نماید **اَوَّلُ دَرَجَاتِ مَدِيْنَةِ بَدِيَّةِ**  
**وَ اَنْصَرُ صَاحِبِ عِلْمٍ مَعْلُومٍ بِكُلِّ مَدِيْنَةٍ اَلْحَسَنُ اَلْحَسَنُ اَلْحَسَنُ اَلْحَسَنُ اَلْحَسَنُ اَلْحَسَنُ اَلْحَسَنُ اَلْحَسَنُ اَلْحَسَنُ**  
**سَوَاكُنَ مِنْ اَوْلَادِ الْحَسَنِ اَلْوَكَاوِمِ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ وَ لَيْسَ اَلْاِمَامُ مِنْ عِلْمِيْنَ بِيْنِيْ وَ اَنْصَرُ مَرَّةً وَ اِنَّمَا اَلْاِمَامُ مِنْ**  
**خُرُوجِ اَلْبَيْتِ عِيَالٍ بِالْعُرْفِ وَ بِنِيْ عَالِمِ الْمَكْرِ بَعْنِي اَنْكَ اَزْ فَرَزْدَانِ فَاطِمَةَ عَالِمِ اَلْوَجْهِ وَ بِنِيْ وَ اَنْصَرُ**  
 و در خانه اش نشیند بیرون آید و امر معروف و نهی از منکر کند چهار اولاد امام حسن و چهار اولاد امام حسین  
 بوده باشد چنین کسی امام است و اطاعت او لازم و واجب است علی بن حسین مسعود در کتاب مروج الذهب  
 نقل کرده است نپذیرد زمان خودشان هشت فرس بود طاول جاز و پیر دوم مرتبه سوم از مرتبه چهارم بقیه  
 پنجم عقبه ششم از مرتبه و آنها بسیارند هفتم جر پرتی و آنها اصحاب سلمان بن جبراند هشتم پانزده و آنها اصحاب  
 عذین پانزده اند و در کتاب صراط المستقیم زیدیه را سه قسم دانسته است طمانینه و صالحه و جبار و پیر

تشریح  
 در کتاب  
 شرح  
 و تفسیر  
 این کتاب

در بیان  
 این کتاب  
 و تفسیر  
 آن

# در مذهب زیدیه و کاتبان

و در طایفه اول و دوم فائل اند با امامت شیخین و گویند علی را ضعیف شد بخلاف آنقا طایفه سوم نیز میگویند یک  
 در امام عصمت و نطق جلی را شرط نمیدانند خذلم الله جمیعاً پس طایفه زیدیه مطعون و ملعون اند و بر ختم ایشان  
 حدیثی که در روایت کاتبین بنمایند عبدالله بن مغیره خدمت حضرت موسی بن جعفر عرض کرد من دو همتا دارم  
 یکی ناصبی است بخود دشمن امیر مؤمنان است یکی زیدی است من تا چارم در معاشرتشان دو نفر آبا با کدام یک بیشتر  
 معاشرت نمایم فرمود هر دو در کذب خدا و کتاب خدا مساوی اند و کسیکه اسلام را بعقب سرخویند از دین کذب است  
 بنام قرآن و خداوند در قرآن تعیین فرموده است امام را انما ولیکم الله و رسوله الی احوالاً نه اما فرق بین ناصبی زیدی است  
 ناصبی دشمن است امیر مؤمنان را و زیدی با او دشمن است این بنده عرض میکند بنده عامله ناصبیه نصلی ناراحامیه  
 در حق ناصب است نصیب معنی علاوه است چنانکه فرمود زابادی و فرمود که سائل التمدینون بیغضه علیکم  
 نصوالتی عاده و بناء علی هذا زبان جبارت را در حق عموم سادات از دعوات و غیر ایشان جو فرمود که مفسونند بر  
 و آنها را زیدیه میگویند باید نیست آنکه خروج ایشان شاید مانند زید باشد یعنی مردم را بر ضلالت دعوت نمودند  
 و معلوم است اولاد رسول جز آنکه ظاهر بر عصمت نداشتند و از کجا سادات دعوات نفا امامان شیعه کرده  
 باشند و بر این طریق فرموده باشند بل جماعتی بعد از شهادت زید بر طبقه زید را برای خودستان مذهبی مستقل  
 قرار دادند و از آنکه ظاهر بر محرف شدند و مذهب زید بر علی بن الحنفیه بر این طریق فرموده است پس برای آنکه  
 زید خروج فرمود و ایشان زیدیه کردند و در خانه نشینند و خروج ننمودند مناظ و مدارشان بر عمل زید  
 یعنی محمد صاحب کتبه و ابراهیم قبیل باخری امثال آنها شدند و این مسئله داعی تا شوق از فرما این امام است که  
 صریحاً ما را نمیفرمود از مدعت کردن سادات پستما شرا ایشان به بیانی که عنقریب نگر پیشوایان سادات را از  
 زیدیه خارج کن و هر چه خواهی در مدعت زیدیه بگوی **مطلب** و مراد از تکلیف ماها که رعایا هستیم در حق  
 سادات دعوات چیست آبا امام معصوم در مدح و ذم آنها فراری داده اند بانه بدان دعوات ساداتی بودند که  
 مردم را دعوت نمودند برای اینکه ایشان را در جهاد و قتال با اعداء و خصما در اعانت و رعایت نمایند  
 و فرمودند **زید بن حسن بن علی** امیر سادات از اسمعیل پس حسن بن زید بن حسن بن علی و حسن بن زید بن علی و حسن بن زید بن علی  
 حضرت عبدالعظیم است لقب داعی کبیر از آن حسن بن زید بن اسمعیل جالی الحجاره بن حسن بن حسن بن زید بن  
 حسن است و برادرش محمد بن زید داعی صغیر است و خروج ایشان در طبرستان سال و شصت و پنجاه از هجرت  
 گذشتند بویها تا از زمان حضرت عبدالعظیم معاصر بودند و خروج ایشان پیش از تولد امام عصر بود طبرستان  
 و جرجان نصرف ایشان آمد و در پیشابور خطبه نامشان خواندند و مدت هفتاد سال و هفتاد ماه ایشان را  
 داشتند و بعضی داعی کبیر را داعی الحق الی الخلق خوانند و برخی داعی کبیر پس بر این بیان خواهد داشت سادات بلکه  
 در زمان آنها خروج کردند ایشان را دعوات خوانند و این لقب برای آنست که از فرزندان حسن بن زید بن حسن است  
 و معنی دعوت کردن عموم دارد از خواندن خلق را بخدا و مذهب حق استاعتیرت و بخود و عبد بن علی

و در مذهب زیدیه و کاتبان

و در مذهب زیدیه و کاتبان

# الثالث شرح ودرج

۹۳

باو بقیه و معنی حق همانست که بدان مطلق شده اند و همیشه حق را برای مردم میخواهند و طلب میکردند و جز  
 مدعیان به ایشا را مذهب نبود پس در عازبه و غیره و در سقاوا و انما امامکم اول مردم را برضاه ال محمد و  
 میکردند و معاصرین زمانهای آنه هدی بودند مانند ابوبکر و ابی بکر و امثال او قسم میکرد که اسم داعی بر خود گذارند  
 در زمان غیبت صغری از نسل حسن علی بودند و این بد بر مذمت بنده باشد و نشاید ایشان را از طبقه خواندگان  
 در یک بطریق شاد و سداد بخوانستند از کانه عباد را دعوت نموده باشد با از اخبار و آثار منی کردن آنه اظهار جز  
 سادات بدیهی است اما بعد از شهادت ایشان بزعم شیخ مفید و کفر در زمانها و حزن و اندوه نمودن ایشان بر فساد  
 و شبهه در آن نیست چنانکه از اخبار سابقه داشته اما چه نکته منی از خروج فرمودند برای آن بود میدانستند هر کس  
 پیش از ظهور فرج اعظم خروج نماید بر حسب تقییرات حقیقه کشته میشود و البته شهادت ایشان راضی نبودند و حضرت  
 صادق نیز بدین علی فرمودند اگر خروج کنی کشته میشوی و مصابو بجوای شهادت شرط که دادن جانست اگر راضی  
 نشامد و در کتاب وضعه کافی است حضرت علی بن الحسین فرمودند و الله لا یخرج واحدنا قبل خروج الفاتمه الا کانه  
 مثل شل فرج خازن و کرمه قبل آن پیشو بی ماهه فاحذوا الصیبا فبعتوا به یعنی شتم عباد خروج نمیکند بکنیزان ایشان از  
 فرج قائم مگر آنکه مثل او مثل جوهر است که از ایشان خود طیران کند و هنوز با طایرش تمامار و نیده نباشد طایر  
 او را بگیرد و بازی کنند پس از این اخبار دانسته سادات و بنوی فاطمه بواسطه ناملائمات و صدمه اینکه از خلفا  
 جوریدند از جانهای خودشان گذشتند و راضی شهادت شدند از آنکه نفوس زکبه ایشان حبه و عینه بود  
 چنانکه جناب سیدالشهدا در وقوعه عاشورا باهل کوفه فرمودند الا ان الدعی ابن الدعی قد رکن بین اشیان  
 الفیلة و الذلک صیفات ما اخذ الله الی الله ذلک و خذو حطاب و محجور طهرت و انوفی بینه و نفوس الی لا توشر  
 صاعه مضارع اللیام علی مصابح الکریم الا فدا عدت و لا کذنا الا انی زاحف بیده الی اسرم علی فلیه العناد و خذله  
 الا صحابتم انشا بقول فان همزم فتمزجون فدیما وان همزم فغیر مغلیبنا و سا ان طیبنا جین و لیکن منا بانا  
 و ذلک اخرینا و مرحوم سید بن طاووس فرمود جناب سیدالشهدا در وقوعه عاشورا فرمود با صحابش و مؤمنان حکم الله  
 ان لولیا الی لا بد منه فان هذه التهم ثلث العنوم الیکم و در کتاب عاشورا را انوار مر و پشت مثل باوم الطفا  
 مستهین خواندند یعنی طلب صورت میکردند اکنون حالات سادات از و در بلا با و صدمات همین خوب بوده است که از  
 جان خودشان به ننگ آمده بودند پس رعایا نظر نباید بخرج سادات کنیم بلکه باید نظر ما بفرمان ایشان امام باشد  
 بعد از خروج و شهادت ایشان بماها چه فرمودند چه امر نمودند و کتاب تحفه الابرار منقولست از حضرت قائم  
 ال محمد سوال کردند آیا جائز است لعن جعفر کتاب امثال و مع جواب فرمودند جعفر عم رالت کنین که ما اهل بیت  
 بنوتم و خداوند ما را فرموده است اقتداء به پیغمبران ما نمائیم اولئک الذین هدی الله فیهلیم ائمه چنانکه حضرت  
 یوسف صدیق ببردان فرمود که لا نریب علیکم الیوم یغفر الله لکم ما کنتم کفیرا و از ایشان عفو میایم و در کتاب  
 وضعه کافی از زواره بن عین مر و پشت که خدمت حضرت صادق بودم بین ایشان و فرزندان امام حسن کلابی

شرح ودرج

شرح ودرج

# در منع امامت از زنی

گفته شد من خواستم کلامی که مشهور بر ذم ایشان بود بگویم فرمود خود را داخل مکن بین ما بنی هاشم مثل ما و مثل  
 بنی عم مانند مرد پسته که در بنی اسرائیل بود و دختر داشت یکی را بزاری داد و دیگری را بکوزه گوی و زنی خواست  
 ایشان را و اول بخانه زاری آمد و از دختر سوال کرد که بر شما چه میکند و دختر گفت اگر خدا و ملا از آسمان مرتضی  
 رحمتی بیاورند بر باعث ما حال از تمام بنی اسرائیل بهتر است چون منبرل کوزه گرفتند از حالشان سوال نمودن دختر  
 گفت اگر چندی خداوند مهربان باران نبارد از تمام بنی اسرائیل حال ما بهتر است بر آن مرد برخواست و گفت اللهم  
 لها یعنی ایجاد و نندوبینده کان خودت مهربان زنی راضی نشد و رحمتی یکی دعا کند که آن دعا حاضر برود بگری باشد  
 انگاه امام فرمودند و کذا لکن یعنی مثل ما هم این طور است یعنی نباید بد کوفی طرفین سلطان آنکه هر قدر بد باشد  
 از اهل بیت پیغمبر بودن خارج نمیشوند و فرزند عاق معطوع الارث نیست پس امام میخواستند بفرمایند دختر ایشان  
 ضرر ما است در کتاب احتجاج مضمون توفیقی که از امام عصر عجل الله فرجه بیرون آمد بدانگونه است اما ما استک  
 عماره شکر الله و ثبنتک من امر المنکرین من اهل بیتنا و بنی عمنا فاعلم انه لیس بامر الله عز وجل و بین احد قرانه من  
 انکره ذلک منی و سبیل ابی نوح اما سبیل عمی جعفر و ولده فسیبیل اخوه یوسف علیه السلام و از جمعی اهل علم  
 شنیده ام خروج سادات منبر لکه اولی بود ما است که همان صادره از پیغمبران و خداوند ایشان را بان ترک او  
 بشفاعت سیدنا نبیاء و انما هدی عفو میفرماید و اگر شخصی گناه کار باشد و افعال و چهل نفر مؤمن بر حسب ظاهر شهادت  
 بر وی بیاورند خداوند مجید اجازه میفرماید شهادت های ایشان را و او را میآورد از آن کون در بیخی فاطمه را حسب  
 حضرت مقدس نبوی ملاحظه نما و این عمل را برای ایشان گناه بزرگ اولی فرزند کن در صورتیکه حضرت زینب  
 از ایشان شفاعت نماید البته خداوند اجازه میفرماید اگر چه بر حسب اخبار صحیح خروج سادات زنی محض رضای  
 محمد ال محمد میدانند یکی از علماء معاصرین فرمودند نفس نفیس امام اولی است آنست که خدای تو مانند نفس کبیر بنویس  
 شهادت بنی فاطمه و سادات باعث حفظ دماء طاهره انبر بر شد یعنی خلفاء جو چون در مقام ارافه دماء سادات  
 بر میآمدند از آنهم هکذا منصرف میشدند اگر چه عاقبت بد رجائت عالی شهادت فائز گردیدند لیکن بقاء ایشان بقدر  
 مفید شد موجب سایش اهل عالم و انباء شریعه مستبد و لادام بوده است نظیر آنفقره شهادت سیدنا نبیاء است  
 که باعث سیدت بقاء شرع شد و همین طور شهادت بنی فاطمه نیز سبب بقاء وجود آنها درین کرد بدین مانند بین  
 و شرع مبین وجود امام اتم و الزم است اینجه لازم و واجب بود بقاء وجودش و نظیر دیگر ایشان جناب امیر مؤمنان  
 است در لیلۃ البیت و نظیر دیگر ایشان سید محارز است ابراهیم فرزندش را بر جناب سید الشهدا علیه الصلوٰة والسلام  
 و نظیر دیگر فداء کردن شهلاء بوم عاشورا است جانهای خودشان را برای شخص شریف امام و نظیر دیگر مجید است  
 اتم بسیار است خلاصه این ایات را خوب گفته است لِحِبِّ الْفَرَبِ مِنْ مَّكَانٍ مَجْدٍ وَاِنْ طَابُوا نُفُوسًا بِالْعِبَادِ  
 وَاَخْلَصَتْ حَبِيبُهُمْ حَمِيْرِي وَاِنْ لَمْ يَغْرِ فَوَاحِشُ الْوِدَادِ وَاَنْظُرْهُمْ بَعْثَ الْوَصْلِ حَقًّا وَاَسْكَنْهُمْ سُبُودًا الْقُوَادِ  
 فَاَسْرَاهَا بِنْتِ عَمَّتِمْ وَبَيْتِ رَمَعْنِي اَمْرٌ كَرِيْمٌ اَوْرَدْنَا الْكِتَابَ الَّذِي اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ

در منع امامت از زنی

در منع امامت از زنی



# در اجده حضرت عبد العظیم

باقی هر خوشتر بر شدند اگر ایشان بنا شدند و نبودند بن و شریعت اسلام و نبی سادان که سادات ایشان  
 و غونه های غیرند بلیث سلام علی اسلام فهو موج اذا ما مضی الی النبی فودع قندا العلی و کذا  
 انفا و هم واضحت عرش المکرمان نضعص **مطلب سوم** در شرح حال زید بن موسی بن جعفر  
 و اما زاده زیدی که در طهران مدفونست اما زید بن موسی بن جعفر معروفست در کتب سابقین بزید النار  
 آنکه در بصره خروج کرد و آتش در خانه های بنی عباس زد و هر کجا برسد میگفت النار النار و نزل او الحسن و  
 حسین محدث و جعفر موسی اتم است از فضل حسین محدثان زید النار زید بن محمد زید بن حسین مذکور است  
 و لذا عتاب بزید النار اند سادات بنو مکار در مشهد امیر المؤمنین و همچنین سادات بنو عتبه حرم صدوق  
 ثراه در کتاب چون اخبار الرضا در باب پنجاه و هفت چند حدیث در باب زید مذکور نقل فرموده است از آنجمله چون  
 در بصره خروج کرد و منازل و املاک بنی عباس آتش زد او را با اشاره مامون گرفتند بخراسان آوردند پس مامون  
 زید را نیز حضرت امام رضا فرستاد و گفت اگر بجهت خاطر آنجناب بود زید را میکشتم حضرت رضا بن زید را  
 نورا مفرور کرده است احوال بجهت اهل کوفه که گفته اند که چون فاطمه زهراء عصمت داشت خداوند زید را  
 نمسوزاند مراد از ذریه حسن و حسین علیها السلام اند اما پیغمبر خدا را معصیت کنه و بجهت پدرم موسی بن جعفر  
 برای طاعت خداوند بجهت ذریه خداوند مبارک و تعالی از موسی بن جعفر عزیزتر و گوی تر پس زید  
 بخداوند از طاعت است نیاز معصیت با کانیست کرده زید عرض کرد من برادر شما و پسر پدر شما نیستم فرمود برادر من  
 ما دامیکه اطاعت خدا را بنامی حضرت نوح عرض میکند ربنا انبی من اهل قان و عدک الحق و انت احکم الحاکمین و  
 خداوند پسر ما پادشاه است من اهلک انما عمل غیر صالح پس خداوند پسر نوح را از اهلک و بواسطه معصیت کرد و خارج  
 کرده و در کتاب مذکور مریدین زید بن موسی بن جعفر منادم منصرف بود زید با آتش گرفته داشت و برهه هب زید بن  
 علی بن الحسن و در بغداد در نهر کربلا نازل و وارد شد در زمان ابوالسرا حکومت کرد بعد از قتل ابوالسرا با  
 طالبین فرار کردند کوفه و بغداد رفتند زید بن موسی مخفی بود تا آنکه حسن بن سهل وی را گرفت و حسین بن موسی  
 او را بقتل رساند حجاج بن یوسف گفت ای امیر تقبل کن که مرا نصیبی است یا از امیر المؤمنین مامون امری سپید است  
 که زید را بقتل رسانی گفت نه گفتن از برای چه پسر عوی امیر المؤمنین را بدو ن اذن او سپکشی و چه بشه قال عبد الله بن  
 حسن افسوس را که ذکر میشد و فرستادن مراد زید در هر دو و خشم هر دو را بر جعفر برای حسن بن سهل ذکر نمود حسن  
 سهل گفت جزا که خدایا در این بدیدند تا زمان ظهور ابراهیم بن مهمل پس اهل بغداد زید را از حبس برزادند  
 و او را فرستادند نزد مامون بعد از چندی فاشترت زید در زمان شوکل و فاشت و درها بخامد فون شد  
 و مضمون این حضرت رضا بن زید فرمود از این مضامین شریفه خواص از کتاب چون اخبار الرضا بخوانند خویش  
 عن ابراهیم بن محمد الهادی قال سمعت الرضا یقول من احب عامی فهو عامر و من احب مطبعا فهو مطیع و من اعان  
 ظالما فهو ظالم و من حذل عادلا فهو خاذل انه لیس برب الله و بین احدی قریبه و لا یبال احد ولا یبئ الله الا بالطاعه و لا

کتاب در بیان فضیلت  
 حضرت زید بن موسی بن جعفر  
 بن علی بن ابی طالب

# روح و ریحان

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال الله تعالى فاذا نفع في الصور فلا انساب بينهم <sup>منذ</sup>  
 ولا يتسائلون فن ثقلت موازينه فاولئك هم المفلحون ومن خفت موازينه فاولئك الذين خسر انفسهم في جهنم خالدون  
 براي آنکه دو سنت ارم در خانه حال هر یک از امامزاده کان چند بنی عربی او فارسیا نوشتند با اسم نا نقل نامل و قول نامل  
 از شصت و شش عشرت به غیر این غیر ملحقه داعی و لجران کند لهذا برای جبران ما جری من العلم عرض میکنم خدمت منی فاطمه  
 انتم نبوط و ذوالقطنی و نبوت اولاد و الکتاب الحکم و نبوت طسم و الصفا و الکن و البیت العتیق و ذمیر  
 بقره لجاوه من الحکم و انتم خیر البریه من سلاله ادم انتم مصابیح الدین امانت و المره الوفی الیه انتم  
 و البکر فصدا لولی و انتم عون لنا فی کل خطیة نؤمر بکم فبقره عذا اذا نزلت فی الحشر للعاصمین و انتم  
 من ثلثه العالمین عنک علم الکتاب علم ما لم یعلم جبرئیل خاتمکم و خاتم حیدرکم و انتم کما مضی لرحمکم  
 انور و النعمان ابائکم من و حیزها النبوه بنی اخاه من دون البریه احمد و لخصه بالامر کولا یظلم  
 انا امامزاده زید کمد رجوعه شهر ناصر و طهران است در جوار وی مفسر شهر و سید ولد است در  
 بازار آرا و اربع است بر حسب خبر به نذر آن کثیر برای و ضربه امر وی سلطه است اهداء و ابقاد میشود  
 از رجال دولت و برنگان دین در این او فاما از داعی خواهر کردند با فراغت و آسودگی بطریق صحیح از نیت نیت  
 معروف و مشکور که مر و است و این کتاب شرحی بهم و آنچه بنظر دارم بنویسم تا موجب مزید معرفت و تحقیق و باعث شوق  
 و رغبت نماید چون شرحی از زید بن حسن و زید بن علی و زید بن موسی بیان نمودم مقتضی بدیدم در ذهن علم  
 سید بکاره و آنچه معلوم داعی شده است در این نام بسیار پس بطریق تحقیق این امامزاده زید که در جامعه طهران  
 زید بن حسن بن علی بن علی و در حاجز یاد رقیع مدفونست زید بن علی بن الحسن بن علی و بی بی و بی بی مستور  
 در کوفه شهید شد و قبا اسفوان او را بری پاورند و بکشتنش را نقل کردند و زید بن موسی بن جعفر بن علی  
 در سنه دای حاکم کرد و مدفون شد و ایضا زید بن حسن بن موسی ثانی که از فرزندان موسی الجون پدر عبدالله  
 محسن کمال او زید بود خوانند نیز نیست از آنکه مدفن وی خبری معین است بر کتب فارسیه حاله انساب بنی امیه  
 ندای کرد و باعث اینک خاطر غیث شود پس بدانیم این امامزاده زید کبکست و نبش تکدام امام منتهی پیشو غایب  
 از بکران حسن بن عبدالله اعظم که ابی موسی و غیره نقل الطالبه که جامع ان ظاهر ادرسال یا نصد هجری بوده است  
 و از کتب معتبره انساب است و در این بلاد و شکر پیش بدست نیامده است و در ان کتاب ابوابی است بقلون حرف  
 بقیه ام شهر مایل از امامزاده ها که نقل از اوطان خودشان یا بلدان دیگر کرده اند و در بلدی وارد شده اند  
 و وفات نموده اند امام ان بلد را عنوان کرده است چنانکه داعی تمام امامزاده ها بشکله دردی و حدود ان نزول تو  
 و من تو زید بن علی بن علی و در این بلاد و در این کتاب درج نمودم که آنها از حسن بن علی  
 صد کتاب بطور وارد دین داعی اند پس در ان کتاب با چه بنظر داعی آمده است از وارد دین میهن امامزاده زید  
 است که در شهر کوفه من پیشو حکم کتاب مستور از وارد دین در دین و مورسبانی صریح از نام زید فرمود

فیه  
 شرح حال امامزاده  
 زید بن علی بن حسن بن علی  
 و بی بی و بی بی مستور

# در احوال احمد بن محمد بن عظیم

یکی در تعداد اولاد جعفر بن محمد بن شیخ امام حسن مجتبی است که در چهارده ساله او است و دردی ابو الحسن علی بن حسین  
 عبدالله محمد بن عبدالله الامین بن عبدالله الحسین بن جعفر بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام است و عقیقه  
 او ابو القاسم عبدالله معروف با مرقم کاتب است برادرش ابو طالب است که نام او عبدالله است و عقیقه بطور  
 مادرشان از اهل ری بود و هاشمیه نبود و بعد از آن فرمود در کتاب شجره است احمد بن زید و ابو طالب محمد و ابو  
 محمد و ابو هاشم محمد دردی پنهان شدند و در مورد دیگر در ذیل اولاد قاسم ابن حسن بن زید بن حسن مجتبی فرمود ابو القاسم  
 زید معروف مجتبی است که در ذیل او آمد و این سو فخر از جهتی شافی دارد و آن اخلاق و نسبت است و اشتهار نسبت  
 حسن و شیخ از جهتی شافی ندارد که زید مذکور در مورد اول همان ابو القاسم زید معروف مجتبی باشد و آنچه در پیشین  
 است این امام زاده زید از اولاد حضرت امام حسن است و مانند حضرت عبدالعظیم در کتب شریفه مجتبی شده است  
 ابو الحسن علی اصغر بن حسن بن علی بن محمد که نیز دردی است از فرزندان ابو القاسم زید معروف است و حسن مرقم که در  
 حضرت عبدالعظیم است نیز دردی است و مرقم زید که پدرش ابو طالب است از آنکه دردی ظاهر نام داشت که عبارت از  
 ابو طالب زید نام برادر جدا و حضرت عبدالعظیم است که مرقم و بعد از آن است و شیخ ابو نصر بخاری حکایت کرده  
 از وی نقل کرده است از سبب و عبارات بطریق زینب که از پدر و این امام زاده زیدها است امام زاده ظاهر که در  
 حال وی خواهر داشت و نیز در تعداد جدا است و از برادران حضرت عبدالعظیم زید نام در کتاب عمده الطالب قول  
 قبل است مرقم زید بن علی با فاعده ظاهر که کشته شد پس بدینست امام زاده زید برادر حضرت عبدالعظیم باشد و چون  
 مورخین از نسب این زیدها هم بسیار است و قولان علی الحال یعنی از کتاب مذکور معلوم است بطریق که عرض کردیم زید  
 نامی از امام زاده کان که حسن است چند فاصله واسطه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در آمده است و قاف  
 نمود است و جز این نیز نکاو در کتاب اطراف آن مراد است که باین اسم معروف باشد نسبت و بواسطه فاصله کثیر  
 که بین این امام زاده مکرر است حضرت امام حسن معلوم میشود بعد از حضرت عبدالعظیم بری آمده است و کویا  
 آن وقت در طهران آبادی بوده است که اصل آن راضی شده از جسد شریف از محل وفات نقل بزار حضرت عبدال  
 العظیم نمایند چنانکه در آن زمان بنام نقل موقوف یا ماکر شریف چندین مره و معلوم نبود و آبادی می بود و عهد  
 در اطراف حضرت عبدالعظیم بوده و طهران از بناهای جدید است و آثار شهر قدیم ری و آشکار است  
 آنچه در خارج شهر ری داعی دانسته است از ظلم و عناد و ترک و دادی بود که اهالی آن بایکدی میکردند و از کمال عدل  
 و دادی که در این عهد نیز در عهد واضح و لایح است و زید و آبادی و مسافت شهر که بنیان آن بر تقوی و پایداری  
 است پایه میگذرد و عمل صادر از اهل طهران مظهر و مکلف اعمال صادره از اهل ری قدیم است چنانکه خانه ها  
 خرابایشان غیر حاضرین و ناظرین است و عبادت الله تعالی بامر فرمان حضرت اقدس همایون اعلی در این اوقات  
 که مورخه هزار بود و نسبت نمودن و شش هر می است در عمارت بعضی شریف این امام زاده جلیل تا کیدان آید شد  
 و بنحو خوشی زینت یافت و بطن مطبوعی اصلاح خرابیها جرات آن کرد بدینکه فی الواقع ظاهر آن از برای اهل

کتابخانه  
 خطی  
 شماره  
 ۱۰۰۰

کتابخانه  
 خطی  
 شماره  
 ۱۰۰۰

# روح و ریحان

اول

وسلامی

چون باطن وی و ضمیر از دریا خنجره است بر این عمارت پسندیده ثمراتی که مزین شده است در این اوراق حضا  
 توان کرد جلای از انرا پسند و توجه آفتاب سلطانی و پیاده آمدن با ثمرات و شرف بدان بقعه عالی به رجال  
 دولت بمرید و منظر عابادی و برای اهالی این بلد خوشنود و مرغی است مخصوص و بیست صافه سلطانی مؤثر است  
 در انقلاب بنات رعایا است پیاده نیز بارت آمدن باعث میل نفوس و توجه قلوب است آنکه مردم در زمان  
 سابق بان مزار می رفتند و فاتحه میخواندند بواسطه اقبال خسرواندر در خواص و عوام این ایام شوق دیگری در  
 زیارت این امامزاده جلیل پیدا شده است بنی الناس علی بن ملوکم و داعی کاهی در حالات سلاطین صفویه نور  
 ما قدم جمعین در تواریخ نظر مینماید از حال جنت مکان شاه عباس ملکی صفوی منجبت است که چگونه بر حسب  
 شرعی پیاده از اصفهان بخراسان برای تقبل عیبه رضویه حضرت امام همام ابو الحسن علی بن موسی الرضا شریف  
 و وقایع و معشای خود فرمود و در آن راه مصارف کلبه بنام نمود و چون باستان عرش بنیان حضرت نامرینا  
 سرفای شد چگونه اظهار شوق و رفت کرد و خوراکی از احاد زائرین از رعایا شمرد و الخوان پادشاه دین خواه  
 در آن راه کرد آنچه مشاهده سزاوار بوده است و اعفاد دعا و آستان ان اجر برای پادشاه مجاهد مفر است  
 از آنکه بدون نذر شرعی واجب برای تعظیم و تکریم حضرت خلی ماب پیاده بدین مزار قدم نهاد و از قدم خوش  
 روح بر فوج این امامزاده معظم را شاد فرمود و اگر چه احترام برای امام و امامزاده همان فرق بعد و غریب است  
 بین زائر و مزور در دار لکن بر حسب فضل کاهی ثواب احترام کل را بجز میدهند چنانکه در ثواب زیارت حضرت عبد  
 العظیم روان شهر و شاهد است فحیم و معرفه بین عرب و عجم است سلطان مراد که از سلاطین عثمانیه است حد  
 و قنکه فضل زیارت حضرت امیر مؤمنان علیه السلام را نمود و قبه علویه را از دوزخ خواست از چهار فرسخ پیاده  
 بایده اهل نصب و علاوه گفت علی ایضا الب خلیفه رسول بود و نوبت خلیفه رسول خدا و جانشین  
 اینگونه عرض کردن پس آن سلطان مسلمان قرآن خواست و حال زدی برای انجام این قصد و ایثار این خیال این آیه  
 که هر امد اذینغ تغلیک انک بالواد المقدرین طوی فی پیاده با تمام ارکان دولت شرفیست و امر نو کردن  
 ناصبی ناهن از دند و این دو بیت ظاهر از خود سلفا است که در برابر روضه امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد  
 تراحم یحیان اللوک بیابه و بکثر عند لا سنیلام از دحامها اذ اماران عن مرتب جلت وان فی فعل  
 تجیل هانها در مردم بجهت لزوم ان پادشاه خیر خواه سکنه اطراف حفر شریف از اشخاص مفر که مجاورین  
 تا اهل آن امامزاده بودند بنیاد با موالحس شد تا چار بعد از تغییر محل و تعمیر مکان حال و ممکن به ان تغییر یافت اکنون  
 طلاب علوم دینی و اهل علم از مرفتم در آن ساکن و مختصن اند و اینگونه مردم که بصورت صاحب شرع اند و در آن  
 برای آموختن ادب شریعت و فصدشان کلا و بعضا برای تکمیل نفس خود با سایرین بنده کاتبی یا هر دو هر دو  
 بیشتر باشند و منازل و مساکن ایشان خوشتر و موید و شوق خدا و رسول و ائمه طاهرین است و این گروه  
 نیز خود سلطنت اند و اسلحه ایشان دعاها است که از راه دانش و دانائی میبایند و تقوی و بقاء دولت از

نقش  
 بیابان  
 در اوراق  
 و غیره  
 منقح  
 علی

# در نحو حضرت عبدالعظیم

توجهات ایشانست و هر قدر مدارس اینگونه اینبند عالیتر در مملکت پیدا باشد لابد ساکنین آنها زیاد میشوند و هر قدر  
 اینفرقه زیاد شوند اگر چه در فرد فرد ایشان اثری نباشد در مجموع من حیث المجموع ایشان اثرات چگونگی اثر و ثمر  
 وجودشان در ایشان مرتباً میسر میگردد و با آنکه اخبار کثیره در واردت و محبت ایشان رسیده قطع نظر از عمل احادیث معتبره  
 بر طلب علم وارد شده پس آبادی هر شهر و مملکت از کثرت شعائر و علامت است از شعائر اسلام کثرت مدارس است  
 و مدارس را همی لازم دارد که ساکن شوند و اهل مدارس طلاق علوم بدینیند و تعظیم و تکریم ایشان نوعاً با شخصیا  
 خود از شعائر اسلام و درین خاتم النبیین است هر قدر مدارس در جوار مناز امانزاده باشند و قسم تعظیم از شعائر  
 شده است چنانکه از مدرسه جدید امینیه که در جوار حضرت عبدالعظیم بنا شده است آثار چیزی که از آن پدیدار  
 است احتیاج به بیان ندارد و در تواریخ قدیم خوانده ایم در شهر قدیم ری چهارصد مدرسه بوده است و لابد  
 در این مدارس علوم حقه تعلیم و تعلم میشد از علم الهی و علم فضل محمد و علم اخلاق و ادب علوم دیگری که در هر  
 برای علم است که لغات و اصول علوم اند و سلاطین صفویه آثار الله بر اینهم که همی بر ترویج شرح اهل  
 علم گاشد در زمانشان چگونگی رونق و رواجی اعمال و افعال خیریه پیدا کرد که از حسن بنای ایشان فرزند  
 اصفهان بلاد دیگر هر چه بود مدارس علم و مناز خیر و بقیاع منبر که و قیابکر بهر هانا عمل رعیت منفرج و منشعب  
 از نیت خالصه سلطنت است چنانکه آثار قطع نظر از ثمرات حالیه الی یوم القیمه نتایج خیریه میدهد سر مشق  
 خوشی است برای آئینده کان از بنده کان خدا خلاصه اینبنده دعا گویم امیدوار است از این بنای جدید و منظم  
 خاصی که از فضا و هجرات صحن مبارک کاشتکان دولت با قدر قدرت حضرت اقدس سلطنت کرده اند پادشاه  
 دنیا و دین در عوض جزاء آن در هجرات غیبیه لا یریبه اش تمکن در حد سوره اقامه نماز جماعت است اگر چه در زمان  
 سابق از فرار مسجوع اقامه جماعت میشد لیکن در این اوقات برای مجتهد بنیاء و تحسین فضا و تعمیر امام جماعت  
 جمع این عمل خیر و نفعی دیگر دارد و مردم را در غیبی زیادتر است و یکی از ثمرات اینگونه عمارات شروع طاعت و  
 عبادت است بحمد الله تعالی این روضه خزراد و مدرسه مسجد شریف نصفی است که غیر از مناز حضرت عبدالعظیم  
 محل طاعتی جامع تر از آن در این حد ندارد بل مناز امانزاده سید ولی که در جوار آن بزرگوار است چند کامی  
 فاصله پیش ندارد مسجد و مدرسه نازه بقدر استعدا محل بنیان شده است که در خوان فضا جماعتی او تعداد  
 و بند درین امامت جماعت جناب محل المجتهدین و مقرر مسائل الرسائل لطلاب علوم الدین شمس العلماء و بدر المحققه  
 الذی لیس له ثانی آقا میرزا محمد حسن آشتیانی متع الله المسلمین بطول بقائه منزهین الحق انجمنی که از اهل علم در این  
 زمان خدمت ایشان میشود در بلدان اسلامیان ندیده ام پس هر علمی که در این مدارس تحصیل میشود و هر  
 طاعتی که در این مساجد تکمیل میگردد البتة حضرت اقدس علی شریک و سهیم است و هر آنکه در عابیان خیر نکند  
 در او چیزی نیست بلکه ان بنیاء و زمین برای اینگونه از ساکنین امن و نفعین گشته چهار مرتبه بدین معنی موقوف  
 اموال موقوفه منقطع بلین امانزاده است از حسن تقدیم پادشاه حجه شریف بنزه این توجهات ملوکانه

در این کتاب  
 از افاضات  
 حضرت  
 افاضات  
 حضرت  
 افاضات  
 حضرت